



زندگی نامه

آدولف  
هیتلر



کاری از یورما

## فهرست مطالب

آدولف هیتلر.....	۴
تبار و خانواده.....	۵
اوایل زندگی.....	۶
کودکی و تحصیل.....	۶
جوانی در وین و مونیخ.....	۹
جنگ جهانی اول.....	۱۱
ورود به سیاست.....	۱۲
کودتای مونیخ و زندان لاندسبرگ.....	۱۵
بازسازی حزب نازی.....	۱۷
ترقی و به قدرت رسیدن.....	۱۷
صدارت برونینگ.....	۱۸
انتخاب به صدارت.....	۲۰
آتش‌سوزی رایشستاگ و انتخابات مارس.....	۲۰
روز پوتسدام و قانون تفویض اختیارات.....	۲۱
دیکتاتوری.....	۲۲
نشان شخصی هیتلر.....	۲۴
آلمان نازی.....	۲۵
اقتصاد و فرهنگ.....	۲۵
تسلیم مجدد و سیاست خارجی.....	۲۶
هیتلر در کنار بنیتو موسولینی.....	۲۷
پیروزی‌های دیپلماتیک.....	۲۸
اتحاد با ژاپن.....	۲۸
اتریش و چکسلواکی.....	۲۹
جنگ جهانی دوم.....	۳۱
آغاز جنگ.....	۳۱
جنگ با شوروی.....	۳۵
شکست و مرگ.....	۳۶
هولوکاست.....	۳۹
شیوه رهبری.....	۴۱
زندگی شخصی.....	۴۲
خانواده.....	۴۲
مذهب.....	۴۳
درآمد.....	۴۴
سلامتی.....	۴۴
میراث.....	۴۶
در پروپاگاندا.....	۴۷

# فهرست تصاویر

۱-هیتلر در خردسالی .....	۶
۲-مادر هیتلر کلارا .....	۸
۳-پدر هیتلر آلویس .....	۸
۴-خانه‌ای در لئودینگ که هیتلر نوجوانی خود را در آن سپری کرد .....	۹
۵-حیات اقامت‌گاه قدیمی در مونیخ، یکی از آثار آدولف هیتلر به تاریخ ۱۹۱۴ .....	۱۰
۶-هیتلر (سمت راست، نشسته) و هم‌خدمتی‌هایش در جنگ جهانی اول .....	۱۱
۷-کارت عضویت هیتلر در حزب کارگران آلمان .....	۱۳
۸-متهمان کودتای مونیخ .....	۱۵
۹-هیتلر و سافر شوارز، حسابدار حزب نازی، در مونیخ .....	۱۸
۱۰-هیتلر از پنجره ساختمان صدارت عظمای رایش دیده می‌شود. تصویر متعلق به نخستین روز صدارت اوست .....	۲۰
۱۱-در ۱۹۳۴، هیتلر با عنوان «پیشوا و صدر اعظم رایش» به رئیس کشور آلمان تبدیل شد. .....	۲۳
۱۲-Totenehrung ۱۹۳۴-مراسم ادای احترام به مردگان (.....) در محل کنگره حزب رایش، نورنبرگ، سپتامبر ۱۹۳۴ .....	۲۵
۱۳-هیتلر و وزیر خارجه ژاپن ماتسواوکا یوسوکه در برلین، مارس ۱۹۴۱. یواخیم فون ریبنتروپ هم در تصویر حضور .....	۲۸
۱۴-هیتلر در بین جمعیت در خپ، سودتنلند، اکتبر ۱۹۳۸ .....	۳۰
۱۵-بازدید هیتلر از پاریس. آلبرت اشپیر (چپ) و آرنو برکر (راست) هم در تصویر حضور دارند. ۲۳ ژوئن ۱۹۴۰ .....	۳۳
۱۶-هیتلر به همراه معشوقه‌اش اوا براون در ۱۹۴۲ .....	۴۲
۱۷-بنای یادبودی در بیرون زادگاه هیتلر در برانائو ام این. بر روی آن نوشته شده‌است: [۴۲۷] .....	۴۶

## آدولف هیتلر

(۲۰ آوریل ۱۸۸۹ - ۳۰ آوریل ۱۹۴۵) سیاستمدار آلمانی؛ زاده اتریش و رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان بود. او در سال ۱۹۳۳ با انتخاب به عنوان صدر اعظم آلمان به قدرت رسید. در سال ۱۹۳۴ پیشوای آلمان شد و تا زمان مرگ خود در سال ۱۹۴۵ بر این کشور حکم راند. آلمان به رهبری هیتلر با تهاجم به لهستان در اول سپتامبر ۱۹۳۹ باعث آغاز جنگ جهانی دوم در اروپا شد. او در طول جنگ در عملیات‌های نظامی نقش پررنگی داشت و از طراحان اصلی هولوکاست قلمداد می‌شود.

آدولف هیتلر در شهر برانائو ام این، اتریش که در آن زمان بخشی از اتریش-مجارستان بود، متولد شد و در شهر لیتنس، اتریش پرورش یافت. در سال ۱۹۱۳ هنگامی که ۲۴ ساله بود، به امپراتوری آلمان نقل مکان کرد و در طول جنگ جهانی اول در ارتش این کشور خدمت نمود. در سال ۱۹۱۹ به حزب کارگران آلمان که بعداً به حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان تغییر نام داد، پیوست. در سال ۱۹۲۱ به عنوان رهبر این حزب انتخاب شد و دو سال بعد در ۱۹۲۳ تلاش کرد تا با کودتا در مونیخ قدرت را به دست بگیرد، اما ناموفق بود و به زندان افتاد. در زندان، جلد اول اتوبیوگرافی و Manifesto سیاسی خود، نبرد من را تکمیل کرد. پس از اینکه بعد از تنها چند ماه در سال ۱۹۲۴ از زندان آزاد شد، با انتقاد از پیمان ورسای و ترویج پان‌ژرمنیسم، یهودستیزی و مخالفت با کمونیسم به وسیله رهبری کاریزماتیک خود و پروپاگاندای حزب، به محبوبیت عظیمی در بین عامه مردم رسید. او سرمایه‌داری بین‌المللی و کمونیسم را بخشی از توطئه‌های یهودیان می‌دانست.

در نوامبر سال ۱۹۳۲، حزب نازی علی‌رغم داشتن بیشترین کرسی در رایشتاگ، اکثریت را در اختیار نداشت. در نتیجه، هیچ حزبی قادر نبود آرای لازم برای به قدرت رساندن نامزد خود برای صدارت را جمع‌آوری کند. فرانتس فن پاپن، صدر اعظم سابق و طرفداران محافظه‌کارش، رئیس‌جمهور پاول فن هیندنبورگ را راضی کردند هیتلر را به صدارت برگزیند. بدین ترتیب هیتلر در ۳۰ ژانویه سال ۱۹۳۳ به این عنوان رسید. اندکی بعد، رایشتاگ قانون تفویض اختیارات را به تصویب رساند که آن را نقطه آغاز تبدیل جمهوری وایمار به آلمان نازی، نظام تک‌حزبی بر پایه تمامیت‌خواهی و ایدئولوژی نازیسم، می‌دانند. هیتلر خواستار یک آلمان بدون یهودیان بود و تلاش داشت تا نظم نوینی را در برابر نظم بین‌المللی که به دید او به شکل ناعادلانه‌ای پس از جنگ

جهانی اول توسط فرانسه و بریتانیا شکل یافته بود، به کرسی بنشاند. آلمان در ۶ سال نخست حضور او در قدرت شاهد یک احیای اقتصادی سریع پس از رکود بزرگ، رهایی از بند محدودیت‌های تحمیل شده پس از جنگ جهانی اول و ضمیمه کردن مناطق آلمان‌نشین اطراف بود که هیتلر را در میان مردم بسیار محبوب ساخت.

هیتلر قصد داشت تا برای مردم آلمان در اروپای شرقی فضای حیاتی مهیا کند زیرا تصور می‌شد که آلمان از نظر جغرافیایی منابع کافی برای تامین جمعیت خود را ندارد. سیاست خارجی تهاجمی هیتلر که با همین مسئله مرتبط بود، به عنوان دلیل اصلی آغاز جنگ جهانی دوم در اروپا در نظر گرفته می‌شود. او در مقیاس وسیعی آلمان را تجدید تسلیحاتی کرد و آلمان را در ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ در تهاجم به لهستان رهبری نمود که سبب اعلان جنگ بریتانیا و فرانسه به این کشور گردید. ماه ژوئن سال ۱۹۴۱، عملیات بارباروسا، تهاجم آلمان به شوروی آغاز شد و تا پایان این سال، بیشتر اروپا و شمال آفریقا به تصرف آلمان و متحدانش در نیروهای محور درآمد. پس از سال ۱۹۴۱ آلمان رفته‌رفته فتوحات خود را از دست داد و تا سال ۱۹۴۵، متفقین ورمخت را به‌طور کامل شکست دادند. آدولف هیتلر در ۲۹ آوریل سال ۱۹۴۵ با معشوقه خود اوا براون ازدواج کرد و کمتر از ۲ روز بعد به همراه او دست به خودکشی زد تا به اسارت ارتش سرخ شوروی در نیاید. جسد هیتلر و همسرش پس از مرگ سوزانده شد.

آلمان تحت رهبری هیتلر و ایدئولوژی نژادی او، مسبب مرگ ۶ میلیون یهودی و میلیون‌ها قربانی دیگر شد؛ قربانیانی که گفته می‌شود توسط هیتلر و طرفدارانش «مادون انسان» تلقی می‌شدند یا از نظر اجتماعی «نامطلوب» بودند. هیتلر و رژیم نازی همچنین مسئول مرگ حدود ۱۹/۳ میلیون غیرنظامی و اسیر جنگی نیز بودند. بدین جهت اعمال هیتلر و ایدئولوژی نازیسم تقریباً در سراسر دنیا مسائلی شدیداً پلید به حساب می‌آید.

تبار و خانواده



۱- هیتلر در خردسالی

پدر آدولف، آلویس هیتلر نام داشت. او فرزند نامشروع ماریا شیکل گروبر بود و به همین سبب، در شناسنامه تعمیدش، نام پدرش را درج نکردند. نتیجتاً، آلویس در ابتدا نام خانوادگی مادرش، شیکل گروبر، را بر روی خود گذاشت. در سال ۱۸۴۲، یوهان گئورگ هیدلر با ماریا آنا، مادر آلویس ازدواج کرد. سرپرستی آلویس به برادر یوهان گئورگ، یعنی یوهان نیوموک هیدلر داده شد. در سال ۱۸۷۶، آلویس مجدداً غسل تعمید داده شد و توسط یک کشیش حلال زاده اعلام شد. در شناسنامه تعمیدش، نام یوهان گئورگ هیدلر (به شکل گئورگ هیتلر) به عنوان نام پدر ثبت شد. پس از آن، آلویس نام خانوادگی «هیتلر» را برای خود برگزید. هیتلر در لغت احتمالاً به معنای «کسی که در کلبه زندگی می‌کند» است.

هانس فرانک، از افسران نازی، مدعی شده است که مادر آلویس توسط یک خانواده یهودی در گراتس به عنوان خدمتکار استخدام شده بود و پسر ۱۹ ساله خانواده، لئوپولد فرانکبرگر پدر واقعی آلویس است. با این حال هیچ‌کسی به نام فرانکبرگر در این زمان در گراتس ثبت نشده است و هیچ مدرکی برای موجودیت شخصی به نام لئوپولد فرانکبرگر وجود ندارد؛ نتیجتاً، تاریخ‌دانان یهودی بودن پدر آلویس را رد می‌کنند.

اوایل زندگی  
کودکی و تحصیلی

آدولف هیتلر در روز ۲۰ آوریل سال ۱۸۸۹ میلادی در برانائو ام این، شهری در اتریش-مجارستان (واقع در قلمرو کشور کنونی اتریش)، نزدیک به مرز امپراتوری آلمان، متولد شد. او چهارمین بچه از میان شش بچه آلویس هیتلر و همسر سومش، کلارا پولتزل بود. سه تن از خواهران و برادران هیتلر — گوستاو، ایدا و اتو — در نوزادی درگذشتند. آدولف در خانه‌ای متولد شد و زندگی کرد که فرزندان آلویس از ازدواج دومش، آلویس جونیور و آنگلا، نیز در آن زندگی می‌کردند. زمانی که آدولف ۳ ساله بود، خانواده‌اش محل زندگی خود را ترک کرده و به پاساو در آلمان مهاجرت کردند. در آن منطقه، هیتلر زبان آلمانی را — به جای اینکه با گویش اتریشی یاد بگیرد — با گویش بایرنی فراگرفت و در سخنرانی‌هایش نیز این مسئله پیداست. خانواده هیتلر در سال ۱۸۹۴ مجدداً به اتریش بازگشتند و در لئودینگ ساکن شدند. یک سال بعد، در ۱۸۹۵، آلویس بازنشسته شد و با خانواده خود به هافلده، در نزدیکی لامباخ، نقل مکان کرد. در آنجا به زراعت در مزرعه و پرورش زنبور پرداخت. هیتلر در یک مدرسه دولتی در نزدیکی فیشلام ثبت‌نام کرد.

نقل مکان به هافلده همزمان شد با درگیری‌های شدید پدر-پسری میان آلویس و آدولف که سبب آن عدم انطباق آدولف با نظم سختگیرانه مدرسه بود. پدر هیتلر او را کتک می‌زد، درحالی که مادرش تلاش می‌کرد از او محافظت کند. تلاش آلویس هیتلر برای زراعت در هافلده با شکست مواجه شد و در سال ۱۸۹۷ محل زندگی خانواده به لامباخ منتقل شد. آنجا هیتلر که در این زمان ۸ ساله بود، در کلاس‌های آوازخوانی شرکت کرد و در کلیسا به خواندن سرودهای مذهبی پرداخت. او حتی احتمال کشیش شدن را هم بررسی کرد. در سال ۱۸۹۸، خانواده به صورت دائمی به لئودینگ بازگشت. ادموند، برادر کوچکتر آدولف، به سال ۱۹۰۰ از سرخک درگذشت که این موضوع عمیقاً او را تحت تأثیر قرار داد. هیتلر از یک دانش‌آموز با اعتماد به نفس، اجتماعی و مسئولیت‌پذیر مبدل شد به یک پسر منزوی و عبوس که دائماً مشغول بحث و جدل با پدر و دبیران خود بود.





۳-پدر هیتلر آلویس

آلویس هیتلر یک کارمند بازنشسته گمرک بود و آرزو داشت که پسرش نیز جای پای پدر بگذارد و وارد این شغل شود. هیتلر بعدها داستان روزی که توسط پدرش جهت بازدید به یک دفتر گمرک برده شد را به عنوان اتفاقی که باعث شد تا یک خصومت پایان‌ناپذیر میان پدر و پسری که هر دو سخت با اراده بودند، به وجود آید تلقی کرده بود. آلویس خواسته پسر خود جهت رفتن به مدرسه هنر و هنرمند شدن را نادیده گرفت و در سال ۱۹۰۰ او را به مدرسه فنی در لینز فرستاد. آدولف تصمیم گرفت زیر بار این موضوع نرود و در نبرد من تصریح می‌کند که عمداً در درس‌های خود موفق نشد تا «زمانی که دید چقدر در مدرسه فنی پیشرفت کمی داشته‌ام، به من اجازه دهد به دنبال رؤیای خود بروم.»

مانند خیلی از آلمانی‌های اتریش، هیتلر از جوانی به ناسیونالیسم آلمانی گرایش داشت و وفاداری خود را تنها به آلمان می‌دید. او از سلسله هابسبورگ متنفر بود و از اینکه آن‌ها بر قلمرویی متشکل از قومیت‌های گوناگون حکومت می‌کردند، راضی نبود. هیتلر و دوستانش سرود آلمانی‌ها را به جای سرود امپراتوری اتریش سر می‌دادند. آدولف در این مسئله هم با پدرش اختلاف داشت زیرا آلویس هوادار سلسله هابسبورگ بود.

مرگ ناگهانی آلویس هیتلر در ۳ ژانویه ۱۹۰۳، باعث شد تا وضعیت درسی آدولف بدتر شود؛ مادرش به او اجازه داد تا مدرسه را ترک کند. او در سپتامبر سال ۱۹۰۴ در یک مدرسه فنی دیگر در اشتایر ثبت‌نام کرد و که آنجا رفتار و عملکردش بهبود



یافت. در سال ۱۹۰۵ در امتحان نهایی قبول شد و سپس مدرسه را ترک کرد؛ بدون هیچ‌گونه قصدی برای ادامه تحصیل یا برنامه‌ای برای دوران حرفه‌ای خود.

## جوانی در وین و مونیخ

در سال ۱۹۰۷ هیتلر لیتنس را با کمک یک مؤسسه حمایت از یتام و حمایت مادرش به مقصد وین ترک کرد تا آنجا به تحصیل هنر بپردازد. در وین آدولف دو مرتبه برای پذیرش در آکادمی هنرهای زیبای وین درخواست داد، اما رد شد. رئیس دانشگاه به او پیشنهاد کرد که به مدرسه معماری برود، اما از آنجا که هیتلر درسش در دوره متوسطه را به اتمام نرسانده بود، شرایط آن را نداشت.



۴ خانه‌ای در لنودینگ که هیتلر نوجوانی خود را در آن سپری کرد

در ۲۱ دسامبر ۱۹۰۷، مادر هیتلر به دلیل سرطان پستان در سن ۴۷ سالگی درگذشت؛ آدولف در این زمان ۱۸ ساله بود. او در سال ۱۹۰۹، دچار بی‌پولی شد و مجبور گردید تا مانند کولی‌ها در پناهگاه‌های بی‌خانمان‌ها و خوابگاه‌های شبانه‌روزی زندگی کند. منبع درآمد او کارگری و فروش نقاشی‌هایی که از مناظر وین می‌کشید، بود. او از روی کارت پستال‌ها طرح می‌کشید و به کاسب‌ها و گردشگرها می‌فروخت. تا قبل از جنگ جهانی اول وی حدود ۲۰۰۰ تابلوی این چنینی نقاشی کرد. در زمان حضورش در وین، هیتلر به معماری و موسیقی علاقه‌مند شد؛ وی ۱۰ مرتبه اجرای لوهنگرین، اپرای موردعلاقه‌اش از ریشارد واگنر، را تماشا کرد.

اولین بار در وین بود که هیتلر با ایده‌های نژادپرستانه مواجه شد. کارل لوگر شهردار عوام‌گرای شهر، با اهداف سیاسی و برای کسب محبوبیت در بین عامه مردم در گفته‌های خود به‌طور متداول به یهودستیزی متوسل می‌شد و به دفاع از ناسیونالیسم آلمانی

می‌پرداخت. هیتلر در محله ماریاهیلف زندگی می‌کرد و ناسیونالیسم آلمانی در آنجا محبوبیت زیادی داشت. هیتلر در زمان اقامت در وین تحت تأثیر عقیده‌های گئورگ ریتر فن شنرر قرار گرفت؛ علاوه بر آن حس ستایش مارتین لوتر نیز در او شکل گرفت. آدولف هیتلر به‌طور روزانه روزنامه محلی *Deutsches Volksblatt* که متعلق به مسیحیان متعصب بود و خوانندگان را از یهودیان اروپای شرقی می‌ترساند، را مطالعه می‌کرد. او روزنامه‌ها و رساله‌هایی را می‌خواند که عقیده‌های فیلسوفانی مانند هیوستون استیوارت چمبرلین، چارلز داروین، فریدریش نیچه، گوستاو لوبون و آرتور شوپنهاور را منتشر می‌کردند.



۵ حیاط اقامت‌گاه قدیمی در مونیخ، یکی از آثار آدولف هیتلر به تاریخ ۱۹۱۴

اینکه حس یهودستیزی چه زمانی و به چه دلیلی در هیتلر شکل گرفت، به‌طور دقیق مشخص نیست. دوست او، آگوست کوبیزک، ادعا کرد که هیتلر حتی پیش از ترک لیتنس هم یک یهودستیز واقعی بود اما بریگیت هامان، از مورخان، ادعای کوبیزک را «مشکل‌دار» می‌داند. هیتلر شخصاً در نبرد من ذکر می‌کند که او برای نخستین بار در وین به یک یهودستیز تبدیل شد، اما راینهولد هانیسش که در امر فروش نقاشی‌هایش به او کمک می‌کرد، این گفته را رد می‌کند زیرا آدولف در زمان اقامت در وین مشتریان یهودی هم داشت. ریچارد جی. ایوانز می‌گوید که «مورخان در حال حاضر اتفاق نظر دارند که یهودستیزی مرگبار او پس از شکست آلمان [در جنگ جهانی اول] و در نتیجه پارانویای «از پشت خنجر خوردن» که برای توجیه فاجعه رواج پیدا کرده بود، پرورش یافت.»

هیتلر آخرین بخش از ارث پدری‌اش را در مه ۱۹۱۳ دریافت کرد و سپس راهی مونیخ در آلمان شد. زمانی که برای خدمت سربازی در ارتش اتریش-مجارستان فراخوانده شد، در ۵ فوریه ۱۹۱۴ راهی زالتسبورگ شد و در بخش کمک‌های پزشکی فعالیت کرد. مشخص شد که برای خدمت در ارتش مناسب نیست و مجدداً به مونیخ بازگشت. هیتلر بعدها ادعا کرد که به دلیل چند تژاده بودن ارتش امپراتوری هابسبورگ، علاقه‌ای به جنگیدن برای آن‌ها نداشته و سقوط اتریش-مجارستان را حتمی می‌دید.

هنگام آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، هیتلر در مونیخ ساکن بود و به صورت داوطلبانه برای حضور در نیروی زمینی پادشاهی بایرن نام‌نویسی کرد. بر اساس یک گزارش اداری پادشاهی بایرن مربوط به سال ۱۹۲۴، اجازه دادن به هیتلر برای شرکت در جنگ یک اشتباه اداری بود زیرا به عنوان یک شهروند اتریشی، او باید به اتریش بازمی‌گشت. او را به هنگ ۱۶ پیاده‌نظام ذخیره بایرن فرستادند و آنجا به عنوان دوندۀ در جبهه غربی در فرانسه و بلژیک خدمت کرد. تقریباً نیمی از زمان حضورش در جنگ را در مقر هنگ در فورنس-ان-ویس که از خط مقدم فاصله زیادی داشت، سپری کرد. هیتلر در نبردهای ایپر، سُم، آراس و پساندل حاضر بود و در جریان نبرد سم زخمی شد. از او به خاطر شجاعت تقدیر شد و نشان درجه ۲ صلیب آهنین را به پاس خدماتش به وی اهدا کردند. بعدها در سال ۱۹۱۸، مطابق پیشنهاد هوگو گوتمان، مافوق یهودی هیتلر، به او نشان درجه یک صلیب آهنی نیز اهدا شد که اتفاق کم‌نظیری برای شخصی با درجه نظامی او بود. او همچنین در مه سال ۱۹۱۸ نشان زخم سیاه را نیز دریافت کرد.



۶- هیتلر (سمت راست، نشسته) و هم‌خدمتی‌هایش در جنگ جهانی اول

در زمان حضور در مقر هنگ، هیتلر هنر را فراموش نکرد. او برای یک روزنامه نظامی کاریکاتور و دستورالعمل‌ها را طراحی می‌کرد. در اکتبر سال ۱۹۱۶، از ناحیه ران پا در نتیجه یک انفجار زخمی شد. دو ماه آینده را در بیمارستانی در بیلتز سپری کرد و در ۵ مارس سال ۱۹۱۷ به محل خدمت خود بازگشت. ۱۵ اکتبر سال ۱۹۱۸، هیتلر در نتیجه یک حمله با گاز خردل به صورت موقتی بینایی خود را از دست داد و در بیمارستانی در پازواک بستری گردید. زمانی که در بیمارستان بود، خبر شکست آلمان را شنید و مطابق گفته خودش، با شنیدن این خبر مجدداً دومین دوره نابینایی را تجربه کرد.

هیتلر جنگ جهانی اول را به عنوان «بزرگ‌ترین در میان همه تجربه‌ها» توصیف کرد و توسط افسران مافوقش به خاطر شجاعت مورد تحسین واقع شد. حضور در جنگ حس میهن‌پرستی او را تقویت کرد و شکست و تحقیر آلمان باعث شوکه شدن او شد. ناراحتی که به دلیل شکست به او تحمیل شد، سرآغاز شکل گرفتن ایدئولوژی او گردید. مانند سایر میهن‌پرستان آلمانی، هیتلر به «از پشت خنجر خوردن» معتقد بود؛ به اینکه ارتش آلمان در «میدان نبرد جنگ را نباخت»، بلکه توسط غیرنظامی‌ها از «از پشت خنجر خورد». او یهودیان، مارکسیست‌ها و کسانی که عهدنامه آتش‌بس را برای پایان دادن به جنگ امضا کردند (کسانی که بعدها به «مجرمان نوامبر» معروف شدند) را به خاطر شکست آلمان سرزنش می‌کرد.

پیمان ورسای آلمان را مجبور کرد که بخش بزرگی از قلمروی خود را به فاتحان واگذار کند و راینلاند را غیرنظامی‌سازی کند. این عهدنامه آلمان را در شرایط تحریم اقتصادی قرار داد و مجبور به پرداخت غرامت‌های سنگینی کرد. بسیاری از آلمانی‌ها این عهدنامه را ناعادلانه و تحقیرآمیز می‌دیدند؛ به خصوص به خاطر ماده ۲۳۱ که آلمان را مسئول آغاز جنگ اعلام کرده بود. پیمان ورسای و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که پس از آن در آلمان ایجاد شد، بعدها به دستاویزی برای هیتلر جهت اهداف سیاسی خود تبدیل گشت.

### ورود به سی‌است

بعد از پایان جنگ جهانی اول، هیتلر به مونیخ بازگشت. او که تحصیلات مرسوم را دارا نبود و چشم‌اندازی شغلی برای خود نمی‌دید، در ارتش ماند. در ژوئیه ۱۹۱۹، او به یک مأمور اطلاعاتی یکی از واحدهای شناسایی رایشسور تبدیل و وظیفه اثرگذاری بر دیگر سربازان و نفوذ در حزب کارگران آلمان به او محول شد. در یکی از میتینگ‌های حزب کارگران به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۹، دبیرکل حزب آنتون درکسلر تحت‌تاثیر توانایی سخنوری هیتلر قرار گرفت. او یک نسخه از رساله خود به نام بیداری سیاسی من که شامل تفکرات ضدیهودی، ناسیونالیستی، ضدسرمایه‌داری و ضد مارکسیسم بود را به او داد. مطابق دستور مافوق‌هایش در ارتش، هیتلر خواستار عضویت در حزب شد و بعد از یک هفته، درخواستش را پذیرفتند و با شماره عضویت ۵۵۵ به آن حزب پیوست (هیتلر در واقع پنجاه و پنجمین عضو حزب کارگران آلمان بود، اما آن‌ها برای اینکه خود را حزب بزرگتری بنمایانند، شمارش اعضا را از ۵۰۰ شروع کردند).



۷-کارت عضویت هیتلر در حزب کارگران آلمان

در همین اوقات هیتلر قدیمی‌ترین نظر ثبت شده خود در ربط با یهودیان را ابراز کرد؛ او در نامه‌ای به تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۹ به آدولف گیملیخدر باره مسئله یهود نوشت و در آن نامه هیتلر گفت که هدف دولت باید «حذف همه یهودیان» باشد.

در حزب کارگران آلمان، هیتلر با دیترایش اکارت، یکی از مؤسسان حزب و اعضای جمعیت ثول، ملاقات کرد. اکارت به راهنمای هیتلر تبدیل شد و آن دو به رد و بدل کردن تفکرات خود پرداختند و اکارت هیتلر را با بخش‌های مختلف جامعه مونیخ آشنا کرد. حزب کارگران آلمان برای اینکه افراد بیشتری را جذب کند، نام خود را به حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (به صورت مخفف حزب نازی) تغییر داد. پرچم حزب توسط هیتلر طراحی شد: یک سواستیکا در یک دایره سفید، بر روی پس‌زمینه‌ای قرمز.

هیتلر در ۳۱ مارس ۱۹۲۰ از ارتش خارج شد و به صورت تمام وقت شروع به کار برای حزب نازی کرد. مقرهای حزب در مونیخ، از مراکز ناسیونالیسم ضد دولتی و طرفداری نابودی مارکسیسم و جمهوری وایمار، واقع بود. هیتلر در فوریه ۱۹۲۱ — درحالی‌که همان زمان هم در اثرگذاری بر جمعیت مهارت داشت — برای ۶۰۰۰ نفر سخنرانی کرد. هیتلر به سرعت به خاطر سخنرانی‌های تندش علیه عهدنامه ورسای، سیاستمداران رقیب و مخصوصاً مارکسیست‌ها و یهودیان معروف شد.

در ژوئن ۱۹۲۱، زمانی که هیتلر و اکارت برای جمع‌آوری کمک مالی به برلین سفر کرده بودند، در مونیخ حزب نازی شاهد درگیری‌هایی بود و اعضای کمیته اجرایی آن می‌خواستند حزب را با حزب سوسیالیست آلمان که رقیبشان بود، ادغام کنند. هیتلر در ۱۱ ژوئیه به مونیخ بازگشت و با عصبانیت استعفا داد. اعضای کمیته دریافتند که استعفای چهره عمومی اصلی و سخنگوی حزب، ممکن است به معنای پایانی برای حزبشان باشد. هیتلر اعلام کرد در صورتی که او به جای درکسلر دبیرکل حزب شود و مقرهای

حزب در مونیخ بماند، حاضر است بازگردد. کمیته پذیرفت و آدولف در ۲۶ ژوئیه به عنوان عضو ۳۶۸۰ دوباره به حزب نازی پیوست. علی‌رغم این، هیتلر با مخالفت‌های در درون حزب نازی روبرو بود: رقبای او در رهبری هرمان اسر را از حزب بیرون کردند و ۳۰۰۰ جزوه که در آن هیتلر را «خائن به حزب» نامیده بودند، چاپ و پخش کردند اما او چنان از خود و اسر دفاع کرد که اعضا شروع به تشویقش کردند. استراتژی‌اش جواب داد و در کنگره ویژه حزب در ۲۹ ژوئیه، او با آرای ۵۳۳ به ۱ درکلسر را شکست داد و به دبیرکل حزب نازی تبدیل شد.

سخنرانی‌های تند و تیز هیتلر در آجرو فروشی‌ها باعث افزایش محبوبیتش شدند. به عنوان یک عوام‌فریب، او در سخنرانی‌هایش از مضامین پوپولیستی شامل چون بز طلوعه قربانی‌کردن کسانی که آن‌ها را باعث وضعیت سخت اقتصادی مخاطبانش می‌خواند، بهره می‌برد. هیتلر در زمان سخنرانی عمومی از جذابیت شخصی و درک وضعیت روانی جمعیت به سود خود استفاده می‌کرد. مورخان تأثیر هیپنوتیزم‌کننده بلاغت و لفاظی او بر جمعیت در زمان سخنرانی، و چشمانش بر جمعی کوچک را قابل توجه یافته‌اند. الگیس بودریس سر و صدا و رفتار جمعیت زمانی که هیتلر در یک گردهمایی به سال ۱۹۳۶ حاضر شد را به خاطر می‌آورد؛ برخی بر روی زمین افتادند و پیچ می‌خوردند و حتی قدرت نگهداری مدفوع خود را از دست داده بودند. آفوتس هک یکی از اعضای سابق جوانان هیتلری، نیز تجربه مشابهی داشته‌است.

غرور ناسیونالیستی دیوانه‌واری که چون هیستری بود در ما فوران کرد. در دقایق پایانی، ما از درون ریه‌هایمان، درحالی که اشک بر روی گونه‌هایمان جاری بود فریاد می‌کشیدیم: زیگ هایل، زیگ هایل، زیگ هایل! از آن لحظه به بعد، من با روح و تن خود به آدولف هیتلر تعلق داشتم.

نخستین پیروان او شامل رودلف هس، خلبان سابق نیروی هوایی هرمان گورینگ و افسر ارتش ارنست روم بودند. فرماندهی اس‌آ، ارگان نظامی‌نمای نازی‌ها که وظیفه نگهداری از میتینگ‌های حزب و حمله به رقبای سیاسی را داشت، به روم سپرده شد. اوفبا فرنگوینگ، یک گروه از روس‌های سفید تبعیدی در مونیخ و از اولین ناسیونال سوسیالیست‌ها، هم تأثیر به‌سزایی بر تفکرات هیتلر داشتند. این گروه که توسط صنعت‌گران ثروتمند تغذیه مالی می‌شد، هیتلر را با نظریاتی چون یک «توطئه بزرگ یهودی» و ارتباط میان بلشویک‌ها و بازار بین‌المللی آشنا کرد. تا سال ۱۹۲۴، یهودیان در تصورات هیتلر با بلشویک‌ها مترادف پنداشته می‌شدند.

در ۲۴ فوریه، حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان، به‌طور مخفف حزب نازی، یک برنامه ۲۵ بندی را منتشر کرد. این برنامه شامل تفکرات منسجمی نبود و در عوض، حاوی نظراتی چون التراناسیونالیسم، مخالفت با عهدنامه ورسای، بی‌اعتمادی به سرمایه‌داری و چندی از نظرات سوسیالیستی بود که در جنبش فلکیشی پان‌ژرمنیسم طرفداران زیادی داشتند. برای هیتلر، مهم‌ترین بخش آن تفکرات یهودستیزانه آن بود. او این برنامه را به عنوان ابزاری جهت کسب محبوبیت برای حزب در میان مردم می‌دید.

### کودتای مونیخ و زندان لاندسبرگ

در ۱۹۲۳، هیتلر ابراز آمادگی کرد تا به ارایش لودندورف، از ژنرال‌های جنگ جهانی اول، در کودتایی که به «کودتای آبخو فروشی» معروف شد، کمک کند. حزب نازی آلمان از فاشیست‌های ایتالیایی به عنوان مدلی برای نمایش‌ها و سیاست‌های خود الگو می‌گرفت. هیتلر قصد داشت با برنامه‌ریزی کودتای خودش در باواریا و سپس به چالش طلبیدن دولت برلین، از رژه به سوی رم بنیتو موسولینی تقلید کند. هیتلر و لودندورف از گوستاو ریتر فن کار، کمیسر ایالتی و رهبر دوفاکتوی باواریا خواستند که از آن‌ها حمایت کند. اما کار، در کنار رئیس پلیس هانتس ریتر فون زایسرو ژنرال رایشسور اتو فون لاسو قصد داشتند یک دیکتاتوری ناسیونالیست بدون حضور هیتلر برپا کنند.



۸- متهمان کودتای مونیخ

در ۸ نوامبر ۱۹۲۳، هیتلر و اس‌آ به یک میتینگ عمومی با حضور ۳۰۰۰ نفر که توسط گوستاو ریتر فن کار در یک آبخو فروشی در مونیخ برنامه‌ریزی شده بود، حمله کردند. هیتلر سخنرانی کار را مختل کرد و اعلام کرد که یک انقلاب ملی شروع شده‌است؛ او از تشکیل یک دولت ملی جدید توسط ارایش لودندورف خبر داد. هیتلر به تهدید اسلحه از کار، زایسور و لاسو خواست که این موضوع حمایت کنند و آن‌ها نیز پذیرفتند. نیروهای هیتلر در ابتدا موفق شدند رایشسور محلی و مقرهای پلیس

را اشغال کنند اما کار و همراهانش به سرعت حمایت خود را پس گرفتند. ارتش و پلیس ایالتی هم از او حمایت نکردند. روز بعد، هیتلر و افرادش به وزارت جنگ باواریا هجوم بردند تا دولت باواریا را برکنار کنند اما پلیس آن‌ها را متفرق کرد. ۱۶ نازی و ۴ افسر پلیس کشته شدند و کودتا شکست خورد.

هیتلر به خانه ارنست هانفستنگل فرار کرد و حتی گزارش شده‌است که به خودکشی فکر کرده‌است. زمانی که ۱۱ نوامبر ۱۹۲۳ به جرم خیانت دستگیرش کردند، افسرده اما آرام بود. محکمه او در دادگاه خلق در مونیخ به تاریخ فوریه ۱۹۲۴ آغاز شد و آلفرد روزنبرگ به صورت موقت رهبری حزب نازی را عهده‌دار شد. در اول آوریل، هیتلر به پنج سال زندان در زندان لاندسبرگ محکوم شد. نگهبانان در آن زندان با او رفتار دوستانه‌ای داشتند و به او اجازه داده شد از طرفدارانش نامه دریافت کند و با هم حزبی‌های خود دیدار داشته باشد. دادگاه عالی باوریا او را عفو کرد و علی‌رغم مخالفت‌های دادستان دولتی، در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۴ آزاد شد. با محاسبه زمان بازداشت، او در مجموع اندکی بیش از یک سال را در زندان سپری کرد.

زمانی که در زندان لاندسبرگ بود، هیتلر بیشتر قسمت‌های جلد اول نبرد من (ابتدا قرار بود نامش چهار سال و نیم نبرد علیه دروغ‌ها، حماقت و بزدلی باشد) را ابتدا به امیل ماوریس و سپس به رودلف هس و دیکته کرد. این کتاب که به دیتریش اکارت تقدیم شده بود، یک اتوبیوگرافی بود و تفکرات هیتلر و برنامه‌های او جهت تبدیل جامعه آلمان به یک جامعه مبتنی به نژاد را شرح می‌داد. هیتلر در طول این کتاب یهودیان را «میکروب‌ها» و «زندانیان بین‌المللی جامعه» توصیف می‌کند. بنا به تفکرات او، تنها راه حل نابودی آن‌ها بود. علی‌رغم اینکه او توضیح نمی‌دهد این نابودی چگونه قرار است اتفاق افتد، به گفته ایان کرشاو تمایل او به نسل‌کشی غیرقابل انکار است.

نبرد من که در دو جلد در سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ منتشر شد، از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۲ فروشی معادل ۲۲۸'۰۰۰ نسخه داشت. در ۱۹۳۳ که اولین سالی بود که هیتلر به صدارت رسید، ۱ میلیون نسخه دیگر از کتاب مذکور به فروش رسید.



اندکی قبل از اینکه عفو مشروط شامل حال هیتلر شود، دولت باواریا سعی کرد او را به اتریش دیپورت کند. [۱۲۷] صدر اعظم فدرال اتریش با استدلالی مبنی بر اینکه حضور هیتلر در ارتش آلمان باعث شده تابعیت اتریشی او بی اعتبار شود، درخواستش را رد کرد. [۱۲۸] هیتلر در جواب به تاریخ ۷ آوریل ۱۹۲۵ از تابعیت اتریشی خود دست کشید. [۱۲۸]

### بازسازی حزب نازی

در زمان آزادی هیتلر از زندان، از دعوای سیاسی کاسته شده بود و اقتصاد بهبود یافته بود، نتیجتاً برای ایجاد اعتراضات سیاسی، فرصت‌های محدودی در اختیار هیتلر قرار داشت. به دلیل کودتای مونیخ، در باواریا حزب نازی و سازمان‌های مرتبط به آن ممنوع‌الفعالیت شده بودند. هیتلر در ۴ ژانویه ۱۹۲۵ با رئیس‌الوزرای باواریا، هاینریش هیلد [۴۷ و ۴۸] ملاقات کرد و پذیرفت که به حاکمیت ایالت احترام بگذارد و برای کسب افزایش قدرت خود تنها از شیوه‌های دموکراتیک استفاده کند. در نتیجه این ملاقات، ممنوعیت فعالیت سیاسی حزب به تاریخ ۱۶ فوریه همان سال برداشته شد؛ [۱۲۹] اما پس از اینکه آدولف هیتلر در ۲۷ فوریه یک سخنرانی تحریک‌آمیز انجام داد، مقامات باواریایی او را از هرگونه سخنرانی عمومی منع کردند. محدودیتی که تا ۱۹۲۷ برجا بود. [۱۳۰][۱۳۱] هیتلر که با وجود محدودیت در پی دستیابی به جاه‌طلبی‌های سیاسی خود بود، گرگور اشتراسر، اتو اشتراسر و یوزف گوبلس را مأمور سازماندهی و گسترش حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان در شمال آلمان کرد. گرگور اشتراسر مسیر سیاسی مستقل‌تری را در پیش گرفت و تأکید خود را بر عناصر سوسیالیستی برنامه حزب قرار داد. [۱۳۲]

بازار سهام ایالات متحده در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۹ سقوط کرد. تأثیری که این اتفاق بر آلمان گذاشت ویرانگر بود: میلیون‌ها نفر از کار بیکار شدند و چند بانک بزرگ ورشکست شدند. هیتلر و حزب نازی بر آن شدند که از وضعیت اضطراری پیش آمده استفاده ببرند و حامیان حزب را افزایش دهند. آن‌ها وعده دادند که عهدنامه ورسای را باطل، اقتصاد را تقویت و برای بیکاران شغل ایجاد خواهند کرد.

### ترقی و به قدرت رسیدن

انتخابات	مجموع آرا	درصد آرا	کرسی‌های رایشستاگ	نکات
مه ۱۹۲۴	۱۹۱۸۳۰۰	۷	۳۲	هیتلر در زندان

دسامبر ۱۹۲۴	۹۰۷۳۰۰	۳	۱۴	هیتلر از زندان آزاد شده
مه ۱۹۲۸	۸۱۰۱۰۰	۳	۱۲	
سپتامبر ۱۹۳۰	۶۴۰۹۶۰۰	۱۸	۱۰۷	بعد از بحران اقتصادی
ژوئیه ۱۹۳۲	۱۳۷۴۵۰۰۰	۳۷	۲۳۰	هیتلر نامزد ریاست جمهوری بود
نوامبر ۱۹۳۲	۱۱۷۳۷۰۰۰	۳۳	۱۹۶	
مارس ۱۹۳۳	۱۷۲۷۷۱۸۰	۴۴	۲۸۸	تنها انتخابات نسبتاً آزاد دوره هیتلر

### صدای برون‌ی‌نگار

رکود بزرگ یک فرصت سیاسی برای هیتلر ایجاد کرد. آلمانی‌ها دربارهٔ جمهوری پارلمانی که با مخالفت‌هایی از سوی چپ و راست‌گرایان افراطی روبرو بود، هم‌صدا نبودند. احزاب میانه‌رو نمی‌توانستند مانع موج روزافزون افراطگرایی شوند و فراندوم ۱۹۲۹ آلمان به محبوبیت بیشتر نازیسم یاری رساند. [۱۳۵] در نتیجه انتخابات سپتامبر ۱۹۳۰، ائتلاف بزرگ موجود از بین رفت و کابینه‌ای تشکیل شد که در اقلیت قرار داشت و نتیجتاً، صدر اعظم آلمان و رهبر حزب مرکز، هاینریش برونینگ، [و ۴۸] مجبور بود با فرمان‌های اعلام وضعیت اضطراری توسط رئیس‌جمهور پاول فن هیندنبورگ [ث] کشور را اداره کند. از این زمان، حکومت با فرمان‌های ریاست‌جمهوری به موضوعی عادی تبدیل شد و راه را برای یک حکومت اقتدارگرا هموار کرد. [۱۳۶] در همین انتخابات، حزب نازی از یک حزب در حاشیه با صعودی چشم‌گیر و کسب ۱۰۷ کرسی (۱۸/۳٪ آرا) به دومین حزب بزرگ رایشستاگ تبدیل شد. [۱۳۷]



۹- هیتلر و سافر شوارز، حسابدار حزب نازی، در مونیخ

در اواخر ۱۹۳۰، هیتلر حضوری پررنگ در محاکمه دو افسر رایشسور، ریکارد شرینگر [و ۴۹] و هانتس لودین، [و ۵۰] ایفا کرد. هر دوی آنها متهم به عضویت در حزب نازی که در آن زمان عضویتش برای پرسنل رایشسور ممنوع بود، بودند. [۱۳۸] مدعی‌العموم بر آن بود که حزب نازی یک حزب افراطی است که منجر به آن شد هانتس فرانک، وکیل، هیتلر را برای شهادت به دادگاه بخواند. [۱۳۹] در ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۰، هیتلر در محکمه حاضر شد و شهادت داد که حزب او تنها از طرق انتخابات برای کسب قدرت تلاش خواهد کرد؛ [۱۴۰] این برای او طرفداران زیادی در بین افسران جمع کرد. [۱۴۱]

سیاست‌های ریاضت اقتصادی برونینگ باعث نشد وضعیت اقتصاد آلمان چندان بهتر شود و به شدت هم نامحبوب بودند. [۱۴۲] هیتلر از این فرصت استفاده کرد و شعارهای سیاسی خود را بر افرادی که تورم دهه ۱۹۲۰ و رکود بر زندگی آنها تأثیر گذاشته بود، نظیر کشاورزان، کهنه‌سربازان و طبقه متوسط، متمرکز ساخت. [۱۴۳]

علی‌رغم اینکه در ۱۹۲۵ از تابعیت اتریشی خود صرف‌نظر کرده بود، او برای حدود ۷ سال بود که هنوز تابعیت آلمانی نگرفته بود. در نتیجه او تابعیت هیچ دولتی را نداشت، نمی‌توانست برای یک منصب دولتی کاندید شود و در خطر دیپورت شدن بود. [۱۴۴] در ۲۵ فوریه ۱۹۳۲، وزیر داخله ایالت برانزویک، دیتریش کلاگس [و ۵۱] که خود از اعضای حزب نازی بود، هیتلر را به عنوان مدیر هیئت نمایندگان برانزویک در رایشسرات [ج] منصوب کرد و بدین ترتیب او به شهروند برانزویک [۱۴۵] و نتیجتاً آلمان تبدیل شد. [۱۴۶]

هیتلر در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۳۲ شرکت و با هیندنبورگ رقابت کرد. سخنرانی او در برابر کلوب صنعتی دوسلدورف به تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۹۳۲ باعث شد خیلی از قدرتمندترین صنعتگران آلمان از او طرفداری کنند. [۱۴۷] هیندنبورگ حمایت بسیاری از احزاب ناسیونالیست، سلطنت‌طلب، کاتولیک، جمهوری‌خواه و چندی از سوسیال‌دموکرات‌ها را داشت. «هیتلر بر فراز آلمان» [و ۵۲] شعار انتخاباتی هیتلر بود که به جاه‌طلبی‌های سیاسی او و استفاده از هواپیما برای تبلیغات اشاره می‌کرد. [۱۴۸] او یکی از اولین سیاستمدارانی بود که از هواپیما چنین استفاده می‌کرد و این استفاده به واقع اثرگذار بود. [۱۴۹] [و ۱۵۰] او در هر دو دور انتخابات دوم شد و در انتخابات نهایی ۳۵٪ آرا را کسب کرد. علی‌رغم شکستش در برابر هیندنبورگ، هیتلر با این انتخابات به نیرویی قدرتمند در سیاست آلمان تبدیل شد. [۱۵۱]

نبود یک دولت مؤثر سبب شد دو سیاستمدار پرنفوذ، فرانتس فون پاپن و آلفرد هوجنبرگ، به همراه چند صنعتگر و تاجر دیگر نامه‌ای به فن هیندنبورگ بنویسند. امضاکنندگان این نامه او توصیه کردند که آدولف هیتلر را به عنوان رئیس دولتی مستقل از احزاب پارلمان به صدارت منصوب کند. اتفاقی که از نظر آن‌ها می‌توانست باعث «رضایت میلیون‌ها نفر» شود.



۱۰- هیتلر از پنجره ساختمان صدارت عظمای رایش دیده می‌شود. تصویر متعلق به نخستین روز صدارت اوست

پاول فن هیندنبورگ، با اکراه و پس از اینکه دو انتخابات مجلس دیگر در ژوئیه و نوامبر ۱۹۳۲ نتایجی به همراه نداشت که منجر شود یک حزب اکثریت را تصاحب کند و دولت تشکیل دهد، پذیرفت آدولف هیتلر را به صدارت بردارد. هیتلر دولتی ائتلافی از احزاب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (حزب نازی، حزبی که بیشترین کرسی را در رایشستاگ داشت) و خلق ملی آلمان تشکیل داد. در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳، کابینه جدید در یک مراسم مختصر در دفتر هیندنبورگ ادای سوگند کرد. سه منصب به حزب نازی رسید: صدارت اعظم (در اختیار آدولف هیتلر)، وزارت داخله (در اختیار ویلهلم فریک) و وزارت داخله پروس (در اختیار هرمان گورینگ). [۱۵۴] هیتلر پست‌های وزارت را به عنوان راهی جهت برقراری سلطه خود بر پلیس در بیشتر بخش‌های آلمان، می‌دید. [۱۵۵]

## آتش سوزی رای شستاگ و انتخابات مارس

به عنوان صدر اعظم آلمان، هیتلر تلاش خود را به کار بست تا مانع آن شود رقبای حزب نازی بتوانند اکثریت لازم برای تشکیل دولت را به دست آورند. به دلیل بن‌بست سیاسی، او مجدداً از هیندنبورگ تقاضا کرد که رایشستاگ را منحل اعلام کند و نتیجتاً، مقرر شد انتخابات جدید در اوایل مارس برگزار شود. در ۲۷ فوریه ۱۹۳۳، ساختمان رایشستاگ به آتش کشیده شد. گورینگ آن

را یک توطئه از جانب کمونیست‌ها دانست زیرا کمونیست هلندی مارینوس فان در لوبه [و ۵۳] را در شرایطی در ساختمان در حال سوختن پارلمان پیدا کردند که او را در مظان اتهام قرار می‌داد. [۱۵۶] بنا به کرشاو، تقریباً همه مورخان اتفاق نظر دارند که در لوب واقعاً کسی بود که آتش‌سوزی را ایجاد کرد. [۱۵۷] در مقابل، افرادی چون شایرر و آلان بولاک معتقدند که خود حزب نازی در پشت پرده این اتفاق قرار داشت. [۱۵۸][۱۵۹] بنا به پیشنهاد هیتلر، هیندنبورگ فرمان آتش رایشستاگ را در ۲۸ فوریه صادر کرد که برخی از حقوق اولیه را به تعلیق درآورد و محکوم کردن بدون برگزاری دادگاه را ممکن می‌کرد. این فرمان بر اساس بند ۴۸ قانون اساسی وایمار که به رئیس‌جمهور اجازه می‌داد جهت حفاظت از امنیت و نظم عمومی تصمیمات اضطراری بگیرد، صادر شد. [۱۶۰] فعالان حزب کمونیست آلمان (KPD) سرکوب و ۴۰۰۰ نفر از اعضای حزب بازداشت شدند. [۱۶۱]

علاوه بر کمپین‌های سیاسی، حزب نازی در روزهای قبل از انتخابات به گروه‌های نظامی‌نما و پروپاگاندای ضد کمونیستی هم متوسل می‌شد. در روز انتخاب، ۶ مارس ۱۹۳۳، سهم نازی‌ها از آرا به ۴۳/۹٪ افزایش پیدا کرد و توانستند بیشترین کرسی‌ها را تصاحب کنند اما از اکثریت بازماندند؛ نتیجتاً، ائتلاف مجدد با حزب خلق ملی آلمان برای تشکیل دولت ضروری بود. [۱۶۲]

### روز پوتسدام و قانون تفویض اختیارات

در ۲۱ مارس ۱۹۳۳، رایشستاگ جدید با یک مراسم افتتاحیه در کلیسای گارنیسون پوتسدام تشکیل شد. این مراسم «روز پوتسدام» از آن جهت برگزار شد تا اتحاد مابین جنبش نازی و طبقه اشرافی و نظامی کهن پروس را نشان دهد. هیتلر در آن مراسم ژاکتی بر تن داشت و متواضعانه با فن هیندنبورگ خوش و بش کرد. [۱۶۳][۱۶۴]

هیتلر و هیندنبورگ در روز پوتسدام، ۲۱ مارس ۱۹۳۳

از آنجا که هیتلر اکثریت را در رایشستاگ در اختیار نداشت اما به دنبال برقراری کنترل کامل سیاسی خود بود، لایحه تفویض اختیارات [و ۵۴] را مجلس برد تا نمایندگان تازه انتخاب شده درباره آن تصمیم بگیرند. این لایحه—با نام رسمی راه‌حل رفع پریشانی مردم و رایش [و ۵۵]—به کابینه هیتلر آن قدرتی را می‌داد که قوانین جدید را بدون مشورت با رایشستاگ در چهار سال آینده به جریان اندازند. آن قوانین (به غیر از استثناهایی خاص) می‌توانستند قانون اساسی را هم زیر سؤال ببرند. [۱۶۵] از آنجا که لایحه تفویض اختیارات قانون اساسی آلمان را تحت تأثیر قرار می‌داد، برای تصویب آن لازم بود دو سوم نمایندگان به

آن رای موافق دهند. از آنجا که در حالت عادی امکان این موضوع نبود، نازی‌ها با استفاده از فرمان آتش رایشستاگ هر ۸۱

نماینده کمونیست مجلس را بازداشت کرده [۱۶۶] و مانع از رای دادن چند نماینده سوسیال دموکرات شدند. [۱۶۷]

در ۲۳ مارس ۱۹۳۳، رایشستاگ در سالن اپرای کرول تشکیل جلسه داد. مأموران اس‌آ در داخل نگهبانی می‌دادند، حال آنکه گروه‌های بزرگ مخالف لایحه پیشنهادی بیرون از ساختمان شعار داده و نمایندگانی که وارد سالن کرول می‌شدند را تهدید می‌کردند. [۱۶۸] موضع حزب مرکز، سومین حزب بزرگ رایشستاگ، تعیین‌کننده بود. بعد از آنکه هیتلر به صورت شفاهی به رهبر حزب مرکز لودویگ کاس [و ۵۶] قول داد که حق وتو برای هیندنبورگ محفوظ می‌ماند، کاس اعلام کرد که حزب مرکز از این لایحه پشتیبانی می‌کند. لایحه مذکور در نهایت با ۴۴۱ رای موافق و ۸۴ رای مخالف تصویب شد و همه احزاب غیر از سوسیال دموکرات‌ها به آن رای موافق دادند. قانون تفویض اختیارات، به همراه فرمان آتش رایشستاگ، دولت هیتلر را به صورت دوفاکتو به یک دیکتاتوری قانونی تبدیل کردند. [۱۶۹]

## دی‌کتاتوری

ضمن در نظر گرفتن ریسک احمق به نظر رسیدن، به تو می‌گویم که جنبش ناسیونال سوسیالیسم هزار سال پابرجا خواهد بود!... فراموش نکن ۱۵ سال پیش زمانی که اعلام کردم روزی بر آلمان حکومت خواهم کرد مردم چطور به من می‌خندیدند. آن‌ها امروز هم وقتی می‌گویم در قدرت خواهم ماند همان‌طور احمقانه می‌خندند. [۱۷۰]

پس از برقراری سلطه خود بر مجلس و بخش‌های اجرایی دولت، هیتلر و متحدانش شروع به سرکوب مخالفان باقی‌مانده کردند. حزب سوسیال دموکرات ممنوع‌الکار اعلام و اموالش مصادره شد. [۱۷۱] زمانی که نمایندگان بسیاری از اتحادیه‌های تجاری برای فعالیت‌های روز مه (جشنی در روز اول ماه مه) در برلین بودند، نیروهای اس‌آ در سراسر آلمان به دفاتر آن‌ها حمله بردند و آن‌ها را ویران کردند. در روز دوم مه ۱۹۳۳، همه اتحادیه‌های تجاری ممنوع اعلام و رهبران‌شان بازداشت شدند و حتی برخی را به اردوگاه‌های کار اجباری فرستادند. [۱۷۲] جبهه کارگری آلمان به عنوان یک سازمان کل شکل داده شد تا نماینده همه کارگران، مدیران و صاحبان شرکت‌ها باشد و مفهوم ناسیونال سوسیالیسم در روح «فلکس‌گماین‌شافت» [و ۵۷] (جامعه خلق) هیتلر حلول کند. [۱۷۳]



۱۱ در ۱۹۳۴، هیتلر با عنوان «پیشوا و صدر اعظم رایش» به رئیس کشور آلمان تبدیل شد.

تا آخر ژوئن، دیگر احزاب هم مورد ارباب قرار گرفتند تا خود را منحل اعلام کنند. نازی‌ها حتی برای حزب خلق ملی آلمان که با آن‌ها ائتلاف تشکیل داده بودند هم استثنا قائل نشدند؛ با کمک اس‌آ، هیتلر هگنبرگ، رهبر حزب، را در ۲۹ ژوئن مجبور کرد استعفا دهد. در ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۳، حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (حزب نازی) به عنوان تنها حزب قانونی کشور اعلام شد. [۱۷۳] [۱۷۱] چون اس‌آ طالب قدرت سیاسی و نظامی بیشتر بود، رهبران نظامی، صنعتی و سیاسی آلمان دچار نگرانی‌هایی شدند. در جواب، هیتلر همه رهبران اس‌آ را در تسویه سیاسی موسوم به شب دشنه‌های بلند در بین روزهای ۳۰ ژوئن تا ۲ ژوئیه ۱۹۳۴ از بین برد. [۱۷۴] ارنست روم و دیگران سران اس‌آ، در کنار شماری دیگر از دشمنان سیاسی هیتلر نظیر گرگور اشتراسر و کورت فن اشلیشر [و ۵۸] محاصره، بازداشت و کشته شدند. [۱۷۵] اگرچه جامعه جهانی و برخی از آلمانی‌ها از این قتل‌ها در شوک فرو رفتند، در آلمان بسیاری بر آن بودند که هیتلر در حال برقراری مجدد نظم و قانون است. [۱۷۶]

فن هیندنبورگ در ۲ اوت ۱۹۳۴ درگذشت. یک روز قبل، کابینه «قانون مربوط به بالاترین مقام دولتی رایش» را به جریان انداخته بود. [۲] بنا به این قانون، بعد از مرگ هیندنبورگ مقام ریاست‌جمهوری ملغی و اختیارات رئیس‌جمهور به صدر اعظم اعطا می‌شود. نتیجتاً، هیتلر ضمن حفظ سمت به عنوان رئیس دولت، به رئیس کشور آلمان هم تبدیل شد. او را رسماً «پیشوا و صدر اعظم» [و ۵۹] نامیدند [۱۷۷] که البته بعداً عبارت صدر اعظم را حذف کردند. [۱۷۸] با همه این‌ها، هیتلر آخرین راه قانونی که می‌توانست برای برکناری‌اش استفاده شود را از بین برد. [۱۷۹]

به عنوان رئیس کشور، هیتلر به فرمانده کل قوا تبدیل شد. بلافاصله بعد از مرگ هیندنبورگ، بنا به پیشنهاد فرمانده رایشسور، سوگند وفاداری مرسوم نیروهای مسلح نه به شخص دارای جایگاه فرماندهی کل قوا (مقامی که بعداً نامش را به فرمانده عالی تغییر دادند)، بلکه به شخص هیتلر و با ذکر نام او ادا شد. [۱۸۰] در ۱۹ اوت، ادغام دو منصب ریاست‌جمهوری و صدارت عظمی در یک همه‌پرسی و با ۸۹/۹۳ درصد رای موافق تأیید شد. [۱۸۱]/

### نشان شخصی هیتلر

در اوایل ۱۹۳۸، هیتلر در جریان ماجرای بلومبرگ-فریچ نیروهای مسلح رایش را تابع خود کرد. او وزیر جنگ، فیلد مارشال ورنر فن بلومبرگ، [و ۶۰] را با تهدید به افشای سابقه تن‌فروشی همسر جدیدش مجبور به استعفا کرد. [۱۸۲][۱۸۳] کلنل-ژنرال ورنر فن فریچ، فرمانده ارتش، نیز بعد از اینکه اساس [و ۶۱] اتهامی مبنی بر روابط همجنس‌گرایانه او جعل کرد، از جایگاه خود خلع شد. [۱۸۴] هر دوی آنها به این جهت که به خواسته هیتلر مبنی بر آماده کردن ورماخت [و ۶۲] برای جنگ تا ۱۹۳۸ اعتراض کرده بودند، مغضوب او شدند. [۱۸۵] آدولف هیتلر مقام بلومبرگ، فرماندهی کل قوا، را برای خود برداشت و نتیجتاً، کنترل نیروهای مسلح را شخصاً در دست گرفت. وزارت جنگ هم ملغی شد و جایش را به فرماندهی عالی ورماخت [و ۶۳] داد که ریاست آن به ژنرال ویلهلم کایتل سپرده شد. در همان روز، ۱۶ ژنرال خلع شدند و حکم به انتقال ۴۴ نفر دیگر داده شد؛ همه آنها در مظان اتهام بودند که میل و اشتیاق کافی به نازیسم ندارند. [۱۸۶] تا اوایل فوریه ۱۹۳۸، دوازده ژنرال دیگر هم برکنار شدند. [۱۸۷]/

هیتلر بسیار مراقب بود به دیکتاتوری خود رنگ و بوی قانونی بدهد. بسیاری از فرمان‌های او برپایه فرمان آتش رایشستاگ و بند ۴۸ از قانون اساسی وایمار صادر می‌شدند. رایشستاگ قانون تفویض اختیارات دو مرتبه دیگر و هر بار برای یک دوره ۴ ساله تمدید کرد. [۱۸۸] علی‌رغم اینکه هنوز انتخابات جهت گزینش نمایندگان رایشستاگ برگزار می‌شد (در ۱۹۳۳، ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸)، اما رای‌دهندگان هر بار با از فهرستی از نازی‌ها یا «مهمانان» طرفدار نازی‌ها روبرو می‌شدند که همیشه بیش از ۹۰٪ آرا را مال خود می‌کردند. [۱۸۹] این انتخابات‌ها در فضایی مخفیانه انجام نمی‌شدند، بلکه نازی‌ها همه کسانی را که رای نمی‌دادند یا به خود جرئت رای مخالف به صندوق انداختن می‌دادند را به انتقام سخت تهدید می‌کردند. [۱۹۰]/



### اقتصاد و فرهنگ



۱۲- مراسم ادای احترام به مردگان (TOTENEHRUNG) در محل کنگره حزب رایش، نورنبرگ، سپتامبر ۱۹۳۴

در اگوست ۱۹۳۴، هیتلر رئیس رایشسبانک [و ۶۴] یالمار شاخت [و ۶۵] را به وزارت اقتصاد منصوب کرد و سال بعد او را نماینده تام‌الاختیار اقتصاد جنگ کرد تا اقتصاد آلمان را برای جنگ آماده سازد. [۱۹۱] هزینه‌ها جهت برنامه‌های بازسازی و تجدید تسلیحاتی مجدد از طریق چک‌های میفو، چاپ پول و تصاحب دارایی افرادی نظیر یهودیان که آن‌ها را «دشمن دولت» لقب می‌دادند، فراهم می‌شد. [۱۹۲] میزان بیکاری از ۶ میلیون نفر در ۱۹۳۲ به ۱ میلیون نفر در ۱۹۳۶ کاهش پیدا کرد. [۱۹۳] هیتلر یکی از بزرگ‌ترین طرح‌های توسعه زیرساختی در تاریخ آلمان را اجرا کرد که نتیجه آن ساخت سدها، بزرگراه‌ها، راه‌های ریلی و سایر سازه‌های شهری بود. حقوق‌ها در میانه و اواخر دهه ۱۹۳۰ نسبت به زمان جمهوری وایمار اندکی کمتر بود، درحالی که هزینه زندگی ۲۵٪ افزایش پیدا کرده بود. [۱۹۴] ساعات کار هفتگی در جریان انتقال به اقتصاد جنگی افزایش پیدا کرد و در ۱۹۳۹، یک فرد آلمانی به‌طور معمول ۴۷ تا ۵۰ ساعت در هفته کار می‌کرد. [۱۹۵]

دولت هیتلر معماری را در مقیاس عظیمی مورد حمایت قرار داد. آلبرت اشپر [و ۶۶] که در تفسیر کلاسیک‌گرایی هیتلر از فرهنگ آلمانی نقش مهمی داشت، به ریاست برنامه ساخت و سازی که قرار بود در برلین انجام شود، منصوب شد. [۱۹۶] علی‌رغم

تهدید چندی از کشورها به تحریم، آلمان از بازی‌های المپیک ۱۹۳۶ میزبانی کرد. هم در بازی‌های المپیک زمستانی ۱۹۳۶ در گarmیش-پارتنکیرشن [و ۶۷] و هم در بازی‌های المپیک تابستانی ۱۹۳۶ در برلین، هیتلر شخصاً مسابقات را افتتاح و در مراسم‌هایی که برگزار شد هم شرکت کرد. [۱۹۷/۱]

### تسلیم مجدد و سیاست خارجی

هیتلر در ملاقات ۳ فوریه ۱۹۳۳ با رهبران نظامی آلمان، هدف نهایی سیاست خارجی خود را «فتح فضای حیاتی در شرق و آلمانی‌سازی بی‌رحمانه آن» اعلام کرد. [۱۹۸] ماه مارس، برنهارت فون بولو، از دبیران وزارت امور خارجه، بیانیه‌ای صادر کرد که شامل اهداف مهم سیاست خارجی آلمان بود: انضمام اتریش به آلمان، برقراری مرزهای پیش از جنگ جهانی اول، رد محدودیت‌های نظامی پیمان ورسای، بازگشت مستعمرات پیشین آلمان در آفریقا و برقراری حوزه نفوذ آلمان در اروپای شرقی. هیتلر اهداف اعلام شده توسط فون بولو را بیش از حد معتدل می‌دانست. [۱۹۹] او در سخنرانی‌هایش در این دوره، بر صلح‌آمیز بودن سیاست‌هایش و تمایل او بر همکاری در چارچوب توافق‌های بین‌المللی تأکید می‌کرد. [۲۰۰] در نخستین نشست کابینه در سال ۱۹۳۳، هیتلر هزینه‌های نظامی را نسبت به مخارج مربوط به کاهش بیکاری در اولویت قرار داد. [۲۰۱/۲]

آلمان ماه اکتبر سال ۱۹۳۳ از جامعه ملل و کنفرانس جهانی خلع سلاح خارج شد. [۲۰۲] ماه ژانویه ۱۹۳۵، بیش از ۹۰٪ مردم منطقه زارلاند که توسط جامعه ملل اداره می‌شد، رای به پیوستن به آلمان دادند. [۲۰۳] ماه مارس همان سال، هیتلر اعلام کرد نیروهای ورماخت به ۶۰۰۰۰ نفر، شش برابر محدودیت پیمان ورسای، افزایش خواهد یافت، نیروی هوایی (لوفت‌وافه) تأسیس خواهد شد و شمار قوای نیروی دریایی (کریگسمارینه) بیشتر رشد خواهد نمود. بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و جامعه ملل نقض پیمان توسط آلمان را محکوم کردند اما به هیچ اقدامی جهت متوقف کردن آن متوسل نشدند. [۲۰۴] [۲۰۵] به عقیده ایان کرشاو، رهبران نظامی آلمان در این زمان در جهت گسترش هر چه سریع‌تر ورماخت تحت فشار هیتلر عمل نمی‌کردند بلکه رویکرد مستقل خود را داشتند. [۲۰۶] روز ۱۸ ژوئن، توافق‌نامه دریایی بریتانیا و آلمان به امضا رسید که مطابق آن آلمان اجازه یافت تناژ نیرویی دریایی خود را به ۳۵ درصد نیروی دریایی بریتانیا، برساند. هیتلر که امضای این توافق‌نامه را آغازی بر اتحاد مورد پیش‌بینی او بین آلمان و بریتانیا می‌دانست، آن روز «شادترین روز زندگی» خود خواند. [۲۰۷] در ارتباط با این توافق‌نامه با فرانسه و ایتالیا مشورت نشد و جامعه ملل نادیده گرفته شد؛ نتیجتاً پیمان ورسای در مسیر بی‌اهمیت شدن قرار گرفت. [۲۰۸/۲]

آلمان ماه مارس ۱۹۳۶، ضمن نقض پیمان ورسای، منطقه غیرنظامی راینلند را باز تصرف کرد. [۲۰۹] هیتلر پس از دریافت درخواست مستقیم مکتوب کمک در ماه ژوئیه سال ۱۹۳۶ از سوی فرانسیسکو فرانکو، رهبر ملی‌گرایان اسپانیایی، با کسب اطلاعات کامل از شرایط، با احساس خطر از قدرت گرفتن بلشویسم و با در نظر گرفتن ملاحظات راهبردی از جمله منافع اقتصادی آلمان، برخلاف موسولینی که راضی شدنش یک هفته به طول انجامید، پس از تنها چند ساعت مذاکره، برخلاف توصیه وزارت خارجه که دخالت این کشور را پر خطر و این درگیری را «یک باتلاق نظامی» می‌دانست، پذیرفت کمک‌های تسلیحاتی و نیروهای نظامی آلمان از جمله هواگردهای لوفت‌وافه را در پشتیبانی از فرانکو وارد جنگ داخلی اسپانیا کند. هیتلر تصور می‌کرد «اگر اسپانیا کمونیست بشود فرانسه نیز با شرایطی که دارد، در پی آن بلشویزه خواهد شد»؛ آنگاه با افتادن در محاصره دولت‌های قدرتمند کمونیستی در شرق و غرب «کار آلمان تمام است» و اگر شوروی به آن حمله کند کاری از دست آلمان برنخواهد آمد. [۲۱۰]

ماه اوت سال ۱۹۳۶، در پی افزایش بحران اقتصادی که به دلیل تلاش‌ها جهت تجدید تسلیحاتی ایجاد شده بود، هیتلر به هرمان گورینگ دستور داد «برنامه چهار ساله» را به اجرا درآورد تا آلمان در طی چهار سال آینده برای جنگ آماده شود. [۲۱۱] مطابق پیش‌بینی این برنامه، یک جنگ تمام‌عیار میان بلشویسم یهودی و ناسیونال سوسیالیسم آلمانی قریب‌الوقوع بود که از نظر هیتلر، به تعهد کامل به تلاش‌ها جهت تجدید تسلیحاتی، صرف نظر از بهای اقتصادی آن، داشت. [۲۱۲]

به‌طور همزمان، هیتلر به تلاش‌های خود جهت شکل‌دادن به اتحاد میان آلمان و بریتانیا ادامه داد. [۲۰۹] ماهیت ضد بلشویکی حاکمیت موسولینی در ایتالیا، در چشم هیتلر موجب تقویت منافع دیپلماتیک روابط نزدیک با آن می‌شد. هیتلر در این زمان ایتالیا را در کنار آلمان، تنها کشور اروپایی می‌دید که قدر به ایستادگی محکم در برابر بلشویسم است و از طرفی هیچ تضاد منافی با آلمان ندارد. او در دیدار با گالتاتسو چانو، وزیر خارجه ایتالیا، ایجاد یک جبهه ضد بلشویکی مشترک را بازدارنده در برابر دشمنان دانست. [۲۱۳] بدین شکل، چانو روز ۲۵ اکتبر ۱۹۳۶ اتحاد آلمان و ایتالیا را اعلام کرد. روز ۲۵ نوامبر، آلمان پیمان ضد کمیت‌ترین را با امپراتوری ژاپن به امضا رساند. بریتانیا، چین، ایتالیا و لهستان هم به امضای این عهدنامه دعوت شدند اما تنها ایتالیا سال ۱۹۳۷ به آن پیوست. هیتلر دیگر از شکل‌دادن اتحادی با بریتانیا صرف نظر کرده بود و «بی‌کفایتی» رهبران بریتانیا را سبب آن می‌دانست. او عصبانی بود که بریتانیا در موضوعاتی دخالت می‌کند که «در حوزه آلمانی» قرار دارند. [۲۱۴] در ملاقاتی در دفتر

صدارت عظمای رایش با رهبران نظامی و وزرای امور خارجه، هیتلر یک مرتبه دیگر از هدف خود برای به دست آوردن فضای حیاتی برای مردم آلمان سخن به میان آورد. او دستور داد مقدمات جنگی در شرق فراهم شود که بتوان حداقل در ۱۹۳۸ و حداکثر در ۱۹۴۳ آن را آغاز کرد. قرار بود در صورت مرگ هیتلر، صورتجلسه آن ملاقات که یادداشت هوسباخ نام نهادنش، وصیتنامه سیاسی او به حساب آید. [۲۱۵] هیتلر احساس می‌کرد که افت شدید سطح رفاه در آلمان در نتیجه بحران اقتصادی، تنها می‌تواند از طریق یک حمله نظامی جهت تسخیر اتریش و چکسلواکی برطرف شود. [۲۱۶] او در نظر داشت پیش از این که بریتانیا و فرانسه در مسابقه تسلیحاتی به صورت دائمی پیش افتند، به یک اقدام سریع متوسل شود. [۲۱۷] در اوایل ۱۹۳۸، در آغاز ماجرای بلومبرگ-فریچ، هیتلر نویرات را از وزارت خارجه مرخص کرد و خودش را هم به وزارت جنگ منصوب کرد؛ [۲۱۱] نتیجتاً کنترل سیاست خارجی و نظامی را در دست و از همان تاریخ سیاستی خارجی که هدف نهایی‌اش جنگ بود، در پیش گرفت. [۲۱۸]

## په‌ی‌روزی‌های دی‌پلماسی‌کے

### اتحاد با ژاپن



۱۳- هیتلر و وزیر خارجه ژاپن ماتسواوکا یوسوکه در برلین، مارس ۱۹۴۱. یواخیم فون ریبنتروپ هم در تصویر حضور دارد.

در فوریه ۱۹۳۸، پس از توصیه وزیر خارجه تازه منصوب شده یواخیم فون ریبنتروپ که قویا به امپراتوری ژاپن تمایل داشت، هیتلر به اتحاد چین و آلمان که میان آلمان نازی و جمهوری چین منعقد شده بود پایان داد تا در عوض با امپراتوری ژاپن که قدرتمندتر و مدرن‌تر بود، وارد اتحاد جدیدی شود. در نتیجه این اتحاد، هیتلر مانچوکوئو و اشغال منچوری توسط ژاپن را به رسمیت شناخت و همچنین از ادعای آلمان بر مستعمرات سابق خود در اقیانوس آرام که در این زمان تحت کنترل ژاپن بودند، صرف نظر کرد. [۲۱۹] او دستور داد فروش سلاح به چین متوقف شود و همه افسران آلمانی که با ارتش چین همکاری می‌کردند را فراخواند. [۲۱۹] برای تلافی این عمل آلمانی‌ها، ژنرال چیانگ کای‌شک همه توافقی‌های اقتصادی میان چین و آلمان را کنسل کرد و نتیجتاً، آلمان از بسیاری از مواد اولیه چینی محروم شد. [۲۲۰]

هیتلر اتحاد با اتریش را سنگ زیربنای سیاست خارجی خود می‌دید. [۲۲۱] در ۱۲ مارس ۱۹۳۸، آئنشلوس، انضمام اتریش به آلمان، توسط او اعلام شد. [۲۲۲] [۲۲۳]/

پس از آن، توجه خود را به آلمانی‌تبارهای سودتنلند، منطقه مرزی چکسلواکی با آلمان، معطوف ساخت. [۲۲۴] روزهای ۲۸ و ۲۹ ماه مارس همان سال، او چند ملاقات محرمانه در برلین با کنراد هنلاین، از اعضای بزرگ‌ترین حزب آلمانی سودتنلند که حزب آلمانی سودتن نام داشت، ترتیب داد. در این ملاقات‌ها، آن دو به توافق رسیدند که هنلاین از دولت چکسلواکی برای مناطق آلمانی سودتنلند خودمختاری بیشتری طلب کند، نتیجتاً بهانه‌ای برای آلمان فراهم آید تا علیه چکسلواکی به اقدام نظامی متوسل شود. ماه آوریل ۱۹۳۸، هنلاین به وزیر امور خارجه مجارستان گفت «مهم نیست دولت چک چه پیشنهادی بدهد، او (هیتلر) همیشه درخواست‌های بزرگ‌تری طلب می‌کند ... او می‌خواست هر تفاهمی را به هر طریقی خراب کند زیرا این تنها راه سریع برای عصبانی کردن چکسلواکی بود.» [۲۲۵] هیتلر شخصاً موضوع سودتنلند را مسئله مهمی به حساب نمی‌آورد؛ هدف اصلی او راه‌اندازی جنگی جهت فتح چکسلواکی بود. [۲۲۶]/

ماه آوریل هیتلر به فرماندهی عالی ورماخت دستور داد برای مورد سبز آماده شود؛ مورد سبز اسم رمز حمله به چکسلواکی بود. [۲۲۷] پنجم سپتامبر، رئیس‌جمهور چکسلواکی ادوارد بنش در نتیجه فشارهای دیپلماتیک فرانسه و بریتانیا از «طرح چهارم» رونمایی کرد که هدف آن سازماندهی قانونی مجدد کشورش بود. در طرح چهارم با بیشتر مطالبه‌های هنلاین جهت خودمختاری سودتنلند موافقت شده بود. [۲۲۸] واکنش حزب هنلاین به پیشنهاد بنش آغاز درگیری‌های خشونت‌آمیز با پلیس چکسلواکی بود که در نتیجه آن در بخشی از مناطق سودتنلند حکومت نظامی اعلام شد. [۲۲۹] [۲۳۰]/



۴-۱- هیتلر در بین جمعیت در خیابان، سودتنلند، اکتبر ۱۹۳۸

آلمان به واردات نفت وابسته بود؛ اختلاف با بریتانیا بر سر چکسلواکی می‌توانست منجر به اختلال در روند نفت‌رسانی به آلمان شود. این هیتلر را مجبور کرد مورد سبز را که برای ۱ اکتبر ۱۹۳۸ طرح‌ریزی شده بود، متوقف سازد. [۲۳۱] روز ۲۹ سپتامبر، هیتلر، نویل چمبرلین، ادوار دلادیه و بنیتو موسولینی در کنفرانسی یک روزه در مونیخ که منجر به توافقنامه مونیخ شد، شرکت کردند. پیامد این توافقنامه، انضمام سودتنلند به آلمان بود. [۲۳۲][۲۳۳]

چمبرلین از نتیجه کنفرانس مونیخ راضی بود و آن را «صلح برای زمانه‌مان» نامید اما هیتلر به خاطر از دست رفتن فرصت جنگ در ۱۹۳۸، عصبانی بود؛ [۲۳۴][۲۳۵] او ناراضی‌تری خود را در یک سخنرانی در زاربروکن در روز ۹ اکتبر ابراز کرد. [۲۳۶] در نظر هیتلر، این صلح که با میانجی‌گری بریتانیا حاصل شد، اگرچه منافع ظاهری آلمان را تأمین می‌کرد اما یک شکست سیاسی بود زیرا او قصد داشت با محدود کردن قدرت بریتانیا، راه را برای توسعه آلمان به سمت شرقی هموار کند. [۲۳۷][۲۳۸] مجله تایم هیتلر را به دلیل این کنفرانس به عنوان شخص سال ۱۹۳۸ انتخاب کرد. [۲۳۹]

اواخر ۱۹۳۸ و اوایل ۱۹۳۹، ادامه بحران اقتصادی که از تسلیح مجدد ناشی می‌شد، هیتلر را وادار کرد که بودجه دفاعی را به صورت قابل ملاحظه‌ای کاهش دهد. [۲۴۰] در سخنرانی «صادر کن یا بمیر» در روز ۳۰ ژانویه ۱۹۳۹، هیتلر خواستار توسعه

اقتصادی جهت افزایش ذخیره ارزی آلمان شد تا هزینه مورد نیاز جهت خرید مواد اولیه با کیفیت برای ساخت سلاح را تأمین کند. [۲۴۰/]

روز ۱۴ مارس ۱۹۳۹، اسلواکی اعلام استقلال و آلمان این کشور را تحت‌الحمایه کرد. [۲۴۱] روز بعد، ضمن نقض توافق مونیخ و شاید در نتیجه عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی، [۲۴۲] هیتلر به ورماخت دستور داد به چک حمله کند. هیتلر در قلعه پراگ آن سرزمین را تحت‌الحمایه آلمان اعلام کرد. [۲۴۳/]

## جنگ جهانی دوم آغاز جنگ

هیتلر در مکالمات خصوصی در ۱۹۳۹ بریتانیا را دشمنی که شکست دادنش هدف اصلی است اعلام کرد و محو لهستان را برای دستیابی به این هدف ضروری دانست. [۲۴۴] اهداف هیتلر خوشایند بیشتر رهبران ارشد نیروهای مسلح بود. [۲۴۵] جناح شرقی بدین طریق امن و زمین‌های کافی به فضای حیاتی آلمان اضافه می‌شد. [۲۴۶] هیتلر که از «ضمانت استقلال لهستان» توسط بریتانیا در ۳۱ مارس ۱۹۳۹ احساس مورد توهین واقع شدن می‌کرد، گفت «آن‌ها را مانند نوشیدنی شیطان دم خواهیم کرد.» [۲۴۷] در یک سخنرانی در ویلهلمسهافن به مناسب به آب انداختن نبردناو تیرپیتس، هیتلر تهدید کرد که اگر بریتانیا دست از حمایت از استقلال لهستان که آن را سیاستی جهت محاصره آلمان به حساب می‌آورد، بردارد، توافق‌نامه دریایی بریتانیا و آلمان را باطل خواهد کرد. [۲۴۷] نقشه آن بود که لهستان یا به دولت تابع آلمان تبدیل شود یا نابود شود تا شرق رایش امن شده و احتمال تحریم آلمان توسط بریتانیا از بین برود. [۲۴۸] هیتلر در ابتدا روش نخست را دوست می‌داشت اما بعد از رد شدن آن توسط دولت لهستان، تصمیم به حمله به این کشور گرفت و آن را به هدف اصلی سیاست خارجی سال ۱۹۳۹ کرد. [۲۴۹] روز ۳ آوریل، هیتلر به قوای مسلح دستور داد برای مورد سفید، طرح تهاجم به لهستان در ۲۵ اوت، آماده شوند. [۲۴۹] در یک سخنرانی در رایشس‌تاگ در ۲۸ آوریل، او توافق‌نامه دریایی با بریتانیا و پیمان عدم تعرض با لهستان را باطل اعلام کرد. [۲۵۰] مورخانی نظیر ویلیام کار، گرهارد واینبرگ و ایان کرشاو دلیل عجله هیتلر در این مورد را ترس او از مرگ زودهنگام خود دانسته‌اند. گفته شده است هیتلر بر آن بود که باید قبل از اینکه خیلی مسن شود، آلمان را در طول جنگ رهبری کند چرا که جانشینانش ممکن است اراده محکم او را نداشته باشند. [۲۵۱][۲۵۲][۲۵۳/]

هیتلر بیمناک بود که تهاجم نظامی به لهستان ممکن است منجر به یک جنگ زودهنگام با بریتانیا شود. [۲۴۸][۲۵۴] یواخیم فن ریبنتروپ، وزیر خارجه و سفیر سابق آلمان در لندن، به او اطمینان داد که نه بریتانیا و نه فرانسه قصدی جهت عمل به تعهداتشان با لهستان ندارند. [۲۵۵][۲۵۶] نتیجتاً، هیتلر در ۲۲ اوت ۱۹۳۹ دستور بسیج نیروها علیه لهستان را صادر کرد. [۲۵۷]

نقشه حمایت ضمنی شوروی را نیاز داشت [۲۵۸] و معاهده عدم تعرض مولوتوف-ریبنتروپ میان اتحاد شوروی و آلمان شامل یک توافق سری جهت تقسیم لهستان میان دو کشور بود. [۲۵۹] برخلاف پیشگویی ریبنتروپ مبنی بر اینکه بریتانیا روابط خود با لهستانی‌ها را قطع خواهد کرد، آن‌ها در ۲۵ اوت ۱۹۳۹ با لهستان یک پیمان اتحاد نظامی به امضا رساندند. این، در کنار خبری از ایتالیا مبنی بر اینکه موسولینی به اتحاد فولاد عمل نخواهد کرد، باعث شد هیتلر برنامه حمله را از ۲۵ اوت به ۱ سپتامبر، هفت روز، به تأخیر اندازد. [۲۶۰] هیتلر در ۲۵ اوت تلاش کرد با پیشنهاد پیمان عدم تعرض به بریتانیا، آن‌ها را به کشوری بی‌طرف تبدیل کند اما ناموفق ماند؛ او سپس ریبنتروپ را بر آن داشت که پیشنهاد صلحی لحظه آخری ارائه کند تا تقصیر آغاز جنگِ قریب‌الوقوع را به گردن بریتانیا و لهستان اندازد. [۲۶۱][۲۶۲]

در اول سپتامبر ۱۹۳۹، آلمان به بهانه مخالفت لهستان با بازگشت شهر آزاد دانتسیگ به آلمان و ممانعت از دسترسی آلمان به جاده‌های کریدور لهستان که آلمان بعد از عهدنامه ورسای آن را از دست داده بود، به غرب لهستان حمله کرد. [۲۶۳] در جواب، بریتانیا و فرانسه به تاریخ ۳ سپتامبر به آلمان اعلان جنگ دادند؛ این هیتلر را متعجب کرد و باعث شد او با عصبانیت از ریبنتروپ سؤال کند «حالا چی؟» [۲۶۴] علی‌رغم این، فرانسه و بریتانیا به محض اعلان جنگ دست به اقدامی نزدند و نیروهای شوروی روز هفدهم سپتامبر به شرق لهستان یورش بردند. [۲۶۵]

بعد از سقوط لهستان نوبت جنگ تصنعی، نامی که خبرنگاران در آن زمان به آن دادند، بود. هیتلر دو گاولایتر شمال غرب لهستان، آلبرت فورستر در رایشگاو دانتسیگ-وست پروس و آرتور گرایزر در رایشگاو وارتلند، دستور داد منطقه تحت کنترل خود را آلمانی‌سازی کنند، بدون هیچ شفافیتی مبنی اینکه این دستور چگونه به انجام برسد. [۲۶۶] در منطقه فورستر، جمعیت



لهستانی فقط باید فرمی را امضا می‌کردند که بر اساس آن، آن‌ها دارای خون آلمانی هستند. [۲۶۷] در مقابل، گرایزر با هیملر موافق بود و به پاکسازی قومی لهستانی‌ها متوسل شد. گرایزر اندکی بعد انتقاد کرد که فورستر اجازه داده‌است هزاران لهستانی به عنوان «آلمانی‌تژاد» پذیرفته شوند و این «خلوص نژادی» آلمانی‌ها را در معرض خطر قرار داده‌است. [۲۶۶] هیتلر در موضوع دخالت نکرد. عدم ورود او این مسئله باعث شد بعداً تئوری «عمل به سمت پیشوا» را مطرح کنند که بر مبنای آن، هیتلر دستور مبهم صادر می‌کرد و انتظار داشت زیردستانش به شیوه خودشان آن را به سرانجام برسانند. [۲۶۶] [۲۶۸]

اختلاف دیگری هم که به وجود آمد و آن بین یک گروه به نمایندگی هاینریش هیملر و گرایزر که موافق پاکسازی قومی لهستانی‌ها بودند و گروهی دیگر به نمایندگی گورینگ و هاتتس فرانک (فرماندار لهستان اشغالی) که طرفدار تبدیل لهستان به «انبار غله» رایش بودند، بود. [۲۶۹] در نهایت، به تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۴۰ موضوع به نفع گروه گورینگ-فرانک خاتمه یافت و به اخراج دسته‌جمعی که از نظر اقتصادی مشکل‌ساز بود، پایان داد. [۲۶۹] در ۱۵ مه ۱۹۴۰، هیملر تفهیم‌نامه‌ای با عنوان «تفکراتی اندر رفتار با جمعیت بیگانه شرق» صادر کرد که در آن به بیرون راندن همه جمعیت یهودی اروپا به آفریقا و تبدیل جمعیت لهستانی به «طبقه‌ای کارگر و بدون رهبر» پرداخته بود. [۲۶۹] هیتلر، ضمن چشم‌پوشی از گورینگ و فرانک، نظرات هیملر را «خوب و صحیح» دانست [۲۶۹] و سیاست هیملر-گرایزر را در لهستان اجرا کرد.



۱۵. بازدید هیتلر از پاریس. آلبرت اشپیر (چپ) و آرنو برکر (راست) هم در تصویر حضور دارند. ۲۳ ژوئن ۱۹۴۰

در ۹ آوریل، نیروهای آلمان به دانمارک و نروژ حمله کردند. در همان روز هیتلر ظهور رایش بزرگ ژرمنی، [و ۶۸] چشم‌اندازی که در آن ملل ژرمن‌تبار اروپا شامل هلندی‌ها، فلاندری‌ها و اسکاندیناویایی‌ها تحت رهبری آلمانی‌ها یک امپراتوری با «تژادی خالص» را ساخته‌اند، را اعلام کرد. [۲۷۰] در مه ۱۹۴۰، آلمان به فرانسه حمله و لوگزامبورگ، هلند و بلژیک را هم فتح کرد. این فتوحات موسولینی را در ۱۰ ژوئن بر آن داشت که با هیتلر متحد شود. در ۲۲ ژوئن، آلمان و فرانسه پیمانی جهت ترک مخاصمه به امضا رساندند. [۲۷۱] بنا به کرشوا، محبوبیت هیتلر در آلمان—و حمایت‌ها از جنگ—بعد از بازگشت او از پاریس به برلین در ۶ ژوئیه به اوج خود رسید. [۲۷۲] بعد از پیروزی‌های غیرقابل انتظار و تند و تیز، هیتلر ۱۲ ژنرال را به درجه فیلد مارشال ترفیع داد. [۲۷۳][۲۷۴/۲۷۴]

بریتانیا که مجبور شده بود نیروهای مسلح خود را از فرانسه خارج کند، [۲۷۵] به همراه دیگر ممالک مشترک‌المنافع به جنگیدن در نبرد آتلانتیک ادامه داد. بعد از اینکه نخست‌وزیر جدید بریتانیا، وینستون چرچیل، پیشنهاد صلح را رد کرد، هیتلر دستورهایی مبنی بر حمله به پایگاه‌های نیروی هوایی بریتانیا و ایستگاه‌های راداری جنوب شرق انگلیس صادر کرد. در ۷ سپتامبر، حملات هوایی نظام‌مند شبانه به لندن آغاز شد. لوفت‌وافه اما موفق نشد نیروی هوایی بریتانیا را در نبردی که به نبرد بریتانیا معروف شد، شکست دهد. [۲۷۶] تا پایان سپتامبر، هیتلر بدان نتیجه رسید که برتری هوایی جهت حمله به بریتانیا قابل کسب نیست و نتیجتاً، دستور به تأخیر عملیات شیر دریایی داد. حملات هوایی شبانه به شهرهای بریتانیا، از جمله لندن، پلیموث و کاوتتری تشدید شد و تا ماه‌ها ادامه پیدا کرد. [۲۷۷/۲۷۷]

در ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۰، پیمان سه‌جانبه در برلین میان سابورو کوروسو [و ۶۹] از امپراتوری ژاپن، هیتلر و وزیر خارجه ایتالیا چیانو به امضا رسید [۲۷۸] و بعداً گسترش پیدا کرد تا مجارستان، رومانی و بلغارستان را هم شامل شود؛ نتیجتاً، نیروهای محور شکل گرفتند. تلاش هیتلر جهت قانع کردن شوروی جهت پیوستن به جناح ضد بریتانیایی بعد از مذاکرات بی‌نتیجه ماه نوامبر میان هیتلر و مولوتوف در برلین، با شکست مواجه شد؛ پس آن، او دستور داد آماده‌سازی‌های لازم جهت حمله به شوروی انجام شود. [۲۷۹/۲۷۹]

اوایل سال ۱۹۴۱، قوای مسلح آلمان به شمال آفریقا و بالکان اعزام شدند. ماه فوریه، به لیبی رسیدند تا حضور ایتالیا در آن منطقه را تقویت کنند. ماه آوریل، هیتلر دستور داد به یوگسلاوی حمله شود و اندکی بعد هم حمله به یونان انجام شد. در مه، نیروهای آلمان به عراق اعزام شدند تا از شورشی‌های عراقی علیه بریتانیا حمایت و به کربل حمله کنند.

## جنگ با شوروی

روز ۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱، با نقض پیمان مولوتوف-ریبنتروپ، بیش از ۳ میلیون نفر از سربازان نیروهای محور به شوروی حمله کردند. [۲۸۲] این تهاجم با اسم رمز عملیات بارباروسا با هدف نابودی اتحاد جماهیر شوروی و تسخیر منابع طبیعی آن برای حملات بعدی علیه قدرت‌های غربی انجام پذیرفت. [۲۸۳] [۲۸۴] موفقیت‌های هفته‌های اولیه نه تنها انتظارات هیتلر را اقماع کرد بلکه فرا تر از آن‌ها بود. واکنش امپراتوری ژاپن و ایالات متحده نیز با میل هیتلر مطابقت داشت. بدین شکل، روز ۱۴ ژوئیه به دستور هیتلر تمرکز تسلیحاتی آلمان از نیروی زمینی به نیروی هوایی و ناوگان زیردریایی‌ها تغییر یافت. [۲۸۵] هیتلر سه ماه آغازین عملیات ولفس‌شاتتسه، قرارگاه نظامی خود در پروس شرقی را ترک نکرد. برای او هدایت کارزار علیه شوروی اولویت بالاتری نسبت به اداره امور دولت پیدا کرده بود. [۲۸۶] در جریان حمله به شوروی مناطق وسیعی شامل منطقه بالتیک، بلاروس و اوکراین به تصرف مهاجمان درآمد. تا اوایل ماه اوت، نیروهای محور ۵۰۰ کیلومتر پیشروی کرده و در نبرد اسمولنسک پیروز شدند. هیتلر به گروه ارتش مرکز دستور داد موقتاً پیشروی به سمت مسکو را متوقف کرده و نیروهای زرهی خود را به محاصره لنینگراد و کیف معطوف کند. [۲۸۷] این توقف به ارتش سرخ فرصت داد تا نیروهای تازه‌نفس ذخیره خود را بسیج کند. این اقدام را یکی از مهم‌ترین عوامل شکست طرح تهاجم به مسکو که ماه اکتبر ۱۹۴۱ آغاز و ماه دسامبر همان سال به‌طور فاجعه‌باری به پایان رسید، دانسته‌اند. [۲۸۷] پس از این شکست، هیتلر فرماندهی عالی نیروی زمینی آلمان را شخصاً بر عهده گرفت. [۲۸۸]

روز ۷ دسامبر تهاجم امپراتوری ژاپن به پایگاه دریایی ایالات متحده در پرل هاربر به وقوع پیوست. چهار روز بعد هیتلر نیز در جانب متحد خود به ایالات متحده اعلان جنگ داد. [۲۸۹] روز ۱۸ دسامبر ۱۹۴۱ هاینریش هیملر از هیتلر پرسید «با یهودیان روسیه چه کنیم؟» که هیتلر به او پاسخ داد «به عنوان پارتیزان نابودشان کنید.» [۷۰] [۲۹۰] به گفته مورخ اسرائیلی یهودا بائر این نزدیک‌ترین چیز به یک دستور مستقیم از طرف هیتلر برای نسل‌کشی یهودیان در جریان هولوکاست است که تاریخ‌دانان در دست دارند. [۲۹۰]

اواخر سال ۱۹۴۲، نیروهای آلمانی در نبرد دوم العلمین شکست خوردند [۲۹۱] که نقشه هیتلر برای تسخیر کانال سوئز و خاورمیانه را ناکام گذاشت. هیتلر که پیروزی‌های اولیه باعث شده بود پیش از حد به تخصص نظامی خود اعتماد کند، به مرور نسبت به فرماندهان عالی نیروی زمینی بی‌اعتماد شد و دخالت در امور تاکتیکی افزایش داد که پیامدهای منفی برای نیروهای آلمانی به همراه داشت. [۲۹۲] مخالفت‌های چندباره او در ماه‌های دسامبر سال ۱۹۴۲ و ژانویه سال ۱۹۴۳ با عقب‌نشینی پس از شکست در نبرد استالین‌گراد را دلیل انهدام ارتش ششم دانسته‌اند. [۲۹۳] پس از آن یک شکست راهبردی سرنوشت‌ساز در نبرد کورسک اتفاق افتاد. [۲۹۴] ضمن رو به زوال رفتن وضعیت نظامی و اقتصادی آلمان و همچنین وضعیت سلامتی خود هیتلر، از این زمان به بعد دمدمی‌مزاجی در تصمیم‌گیری‌های نظامی او مشهود است. [۲۹۵]

بعد از تهاجم متفقین به سیسیل، ویکتور امانوئل سوم، پادشاه ایتالیا، موسولینی را از قدرت برکنار کرد؛ مدتی بعد ایتالیا تسلیم متفقین شد. [۲۹۶] در جریان سال‌های ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴، ارتش سرخ شوروی به‌طور پیوسته نیروهای ورمخت را وادار به عقب‌نشینی در جبهه شرقی کرد. روز ۶ ژوئن سال ۱۹۴۴، متفقین غربی نیروهای خود را در عملیات اورلرد در شمال فرانسه پیاده کردند. [۲۹۷] عده‌ای از افسران آلمانی به این نتیجه رسیدند که شکست اجتناب‌ناپذیر است و ادامه این روند با حکومت هیتلر می‌تواند به نابودی کامل کشور منجر شود. [۲۹۸]

بین سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵، نقشه‌های متعددی برای ترور هیتلر طرح شد که هیچ‌یک به موفقیت نرسید. [۲۹۹] کودتای ۲۰ ژوئیه سال ۱۹۴۴، انگیزه آن از افزایش اطمینان از شکست آلمان سرچشمه می‌گرفت. [۳۰۰] در این کودتا سرهنگ کلاوس فون اشتاوفنبرگ در همکاری با عده دیگری، اقدام به بمب‌گذاری در ولفس‌شاتتسه نمود. هیتلر از انفجار جان به در برد. برخی دلیل آن را جابه‌جایی کیف حاوی بمب توسط سرهنگ هاینتس برنندت به پشت پایه ضخیم یک میز کنفرانس و در نتیجه کاهش قدرت انفجار دانسته‌اند. هیتلر پس از این توطئه اقدام به پاکسازی عوامل آن از جمله اعدام بیش از ۴۹۰۰ نفر کرد. [۳۰۱]

شکست و مرگ

تا اواخر ۱۹۴۴، ارتش سرخ و متفقین غربی در حال پیشروی به آلمان بودند. هیتلر که ارتش سرخ را قدرتمندتر و راسخ‌تر از قوای ارتش‌های غربی می‌دانست، تصمیم گرفت سربازان آماده نبرد باقی‌مانده خود را علیه آمریکا و بریتانیا بسیج کند. [۳۰۲] در ۱۶ دسامبر، او نیروهای خود را به نبرد آردنن گسیل کرد تا باعث جدایی میان متفقین غربی شود و شاید بتواند آن‌ها را قانع کند که با آلمان علیه شوروی متحد شوند. [۳۰۳] پس از چند پیروزی موقتی، عملیات آلمانی‌ها شکست خورد. [۳۰۴] در ژانویه ۱۹۴۵ که بیشتر آلمان ویران شده بود، هیتلر در رادیو گفت: «هرچقدر هم که این بحران در این لحظه مرگبار به نظر برسد، با اراده تغییرناپذیرمان، علی‌رغم همه چیز، بر آن غلبه خواهیم کرد.» [۳۰۵] او که عقیده داشت با شکست نیروهای نظامی آلمان، کشور مذکور دیگر حق حیات به عنوان یک ملت را ندارد، دستور داد همه زیرساخت‌های کشورش را قبل از اینکه به دست متفقین افتند، نابود کنند. [۳۰۶] وزیر تسلیحات آلبرت اشپر مأمور انجام این راهبرد زمین سوخته بود اما او به صورت مخفیانه از دستور هیتلر سرپیچی کرد. [۳۰۶][۳۰۷] امیدهای هیتلر برای مذاکرات صلح با ایالات متحده و بریتانیا بعد از مرگ رئیس‌جمهور آمریکا فرانکلین روزولت افزایش یافت اما برخلاف انتظارات او، این هیچ تغییری در میان متفقین ایجاد نکرد. [۳۰۳][۳۰۸]

در ۲۰ آوریل، تولد ۵۶ سالگی‌اش، هیتلر برای آخرین بار از فورربونکر خارج شد. در باغ ویران شده ساختمان صدارت عظمای رایش، او به کودک سربازان جوانان هیتلری که در آن زمان مشغول جنگیدن با ارتش سرخ در نزدیکی برلین بودند، نشان صلیب آهنین اهدا کرد. [۳۰۹] تا آوریل ۲۱، نیروهای ارتش سرخ متعلق به جبهه اول بلاروس به فرماندهی گئورگی ژوکوف به صفوف دفاعی نیروهای ژنرال گوتهارد هاینریتسی در نبرد ارتفاعات زی‌لو نفوذ کرده و به حومه برلین رسیده بودند. [۳۱۰] هیتلر که وخامت اوضاع را نمی‌پذیرفت، به نیروهای *Armeeabteilung Steiner* که از نظر تعداد و تجهیزات در مضیقه بودند و فلیکس اشتاینر فرماندهیشان می‌کرد، امید بست. او به اشتاینر دستور داد به جناح شمالی نیروهای پیشروی کرده حمله کند و ارتش نهم ورمخت هم به شیوه گازانبری سمت شمال حمله‌ور شود. [۳۱۱]

۲۰ آوریل ۱۹۴۵، آخرین حضور هیتلر در انتظار عمومی در باغ صدارت عظمای رایش. ده روز بعد از این دیدار، آدولف هیتلر و اوا براون خودکشی کردند.

صفحه اول روزنامه نیروهای مسلح آمریکا با نام نوارها و ستارگان که مرگ هیتلر را اعلام کرده‌است

در یک کنفرانس نظامی به تاریخ ۲۲ آوریل، هیتلر دربارهٔ تهاجم اشتاینر پرسید. به او گفته شد حمله انجام نشده‌است و نیروهای شوروی وارد برلین شده‌اند. او از همه غیر از ویلهلم کایتل، آلفرد یودل، هانس کریس و ویلهلم بورگدورف خواست که

اتاق را ترک کنند، [۳۱۲] بعد به‌طور شدید اللحنی از خیانت و عدم کفایت ژنرال‌هایش گفت و برای اولین مرتبه اعتراف کرد که «همه چیز از دست رفته‌است.» [۳۱۳] سپس اعلام کرد که تا آخر در برلین خواهد ماند. [۳۱۴]

تا ۲۳ آوریل برلین توسط ارتش سرخ محصور شده بود [۳۱۵] و یوزف گوبلس از شهروندان خواست از برلین دفاع کنند. [۳۱۶] در همان روز، گورینگ از برشتس‌گادن تلگرافی فرستاد مبنی بر اینکه لازم است خودش رهبری آلمان را برعهده بگیرد، زیرا هیتلر در برلین گیر افتاده‌است. او ضرب‌العجل تعیین کرد که پس از آن هیتلر را در شرایطی به حساب می‌آورد که امکان رهبری آلمان را ندارد. [۳۱۶] در جواب هیتلر دستور به بازداشت گورینگ داد و در وصیت‌نامه ۲۹ آوریل خود، گورینگ را از همه مناصب حکومتی‌اش خلع کرد. [۳۱۷][۳۱۸] در ۲۸ آوریل، هیتلر پی‌برد که هیملر، که در ۲۰ آوریل برلین را ترک کرده بود، مشغول مذاکره با متفقین غربی جهت تسلیم‌شدن است. [۳۱۹][۳۲۰] نتیجتاً، دستور داد بازداشتش کنند و هرمان فگلین (نماینده اس‌اس هیملر در مقر هیتلر در برلین) را نیز اعدام کرد. [۳۲۱]

در نیمه شب ۲۸-۲۹ آوریل هیتلر در یک مراسم کوچک در فورربونکر با اوا براون ازدواج کرد. [۳۲۲] بعد از ظهر، به آدولف هیتلر خبر رسید که روز قبل موسولینی توسط جنبش مقاومت ایتالیا اعدام شده‌است. این احتمالاً انگیزه او برای اجتناب از دستگیر شدن را افزایش داد. [۳۲۳]

در ۳۰ آوریل، زمانی که هیتلر و اوا براون خودکشی کردند، نیروهای شوروی تنها یک یا دو بلوک با ساختمان صدارت عظمای رایش فاصله داشتند. [۳۲۴][۳۲۵] اجساد آن‌ها به باغ پشت ساختمان برده شد [۳۲۶] و درحالی که بمباران توسط ارتش سرخ ادامه پیدا می‌کرد، با بنزین سوزانده شدند. [۳۲۷][۳۲۸] کارل دونیتس و یوزف گوبلس به ترتیب مناصب هیتلر به عنوان رئیس کشور و صدر اعظم را برعهده گرفتند. [۳۲۹]

برلین در دوم مه تسلیم شد. اسناد شوروی که پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی فاش شد، ذکر می‌کند که اجساد هیتلر، براون، یوزف و ماگدا گوبلس و ۶ فرزندشان، هانس کریس و سگ هیتلر بلوندی احتمالاً دفن، سپس نبش قبر و منتقل شده‌است. [۳۳۰] در ۴ آوریل ۱۹۷۰، یک گروه کاگب پنج تابوت چوبی را در اسمرش در ماگدبورگ نبش قبر کردند و اجساد را

سوزانده و به رود بیدریتس، انشعابی از البه، ریختند. [۳۳۱] به گفته کرشاو، زمانی که ارتش سرخ اجساد براون و هیتلر را پیدا کرد، آن‌ها شدیداً سوخته بودند و تنها فک پایینی مشخص بود که به هیتلر تعلق دارد. [۳۳۲]

## هولوکاست

اگر سرمایه‌گذاران بین‌المللی یهودی درون و بیرون از اروپا موفق شوند که ملت‌ها را یک‌بار دیگر وارد یک جنگ جهانی کنند، نتیجه سلطه بلشویک‌ها بر زمین و نتیجتاً پیروزی یهود نخواهد بود، بلکه باعث نابودی نژاد یهودی در اروپا خواهد شد! [۳۳۳]

هولوکاست و جنگ آلمان در شرق از باورهای دیرینه هیتلر مبنی بر دشمنی یهودیان با مردم آلمانی و نیاز به «لبنسراوم» (فضای حیاتی) جهت گسترش آلمان سرچشمه می‌گرفتند. تمرکز هیتلر بر اروپای شرقی از آن جهت بود که با شکست لهستان و اتحاد شوروی و سپس با بیرون کردن یا کشتار یهودیان و اسلاوها از آنجا، فضای لازم را برای گسترش خاک آلمان فراهم آورد. [۳۳۴] طرح جامع برای شرق [و ۷۱] شامل منتقل کردن جمعیت مناطق اشغالی اروپای شرقی و اتحاد شوروی به سیبری غربی، استفاده از آن‌ها به عنوان نیروی کار اجباری یا کشتارشان بود. [۳۳۵] قرار بود مناطق فتح شده توسط مردمان آلمانی یا «آلمانی‌شده» استعمار شود. [۳۳۶] هدف آن بود که پس از فتح شوروی این برنامه اجرا شود، اما چون عملیات نظامی شکست خورد، هیتلر آن را جلو انداخت. [۳۳۵][۳۳۷] در ژانویه ۱۹۴۲، او تصمیم گرفت که یهودیان، اسلاوها و دیگر دیپورتی‌هایی که آن‌ها را مناسب نمی‌یافت، باید کشته شوند. [۳۳۸]

واگنی پر از جنازه بیرون از اردوگاه مرگ بوخن‌والد (آوریل ۱۹۴۵)

هاینریش هیملر و راینهارت هایدریش کسانی بودند که این نسل‌کشی را سازماندهی و اجرا کردند. اسناد کنفرانس وانزه که در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۲ به رهبری هایدریش، با حضور ۱۵ مقام ارشد نازی برگزار شد، واضح‌ترین مدرک برنامه‌ریزی نظام‌مند برای هولوکاست است. در ۲۲ فوریه، ثبت شده‌است که هیتلر گفته‌است «ما فقط با نابودی یهودیان می‌توانیم سلامتیمان را پس بگیریم.» [۳۳۹] به‌طور مشابهی، در ملاقاتی مقامات قلمروهای شرقی به تاریخ ژوئیه ۱۹۴۱، هیتلر گفت که راحت‌ترین برای

آرام‌سازی سریع مناطق اشغالی «شلیک به هرکسی که عجیب به نظر می‌رسد است.» [۳۴۰] هرچند هیچ مدرکی مبنی بر دستور مستقیم هیتلر برای کشتار جمعی یافت نشده‌است، [۳۴۱] سخنرانی‌های عمومی او، دستورهایش به فرماندهان و خاطرات مقامات نازی نشان می‌دهد او از کشتار یهودیان اروپا اطلاع داشت و اجازه آن را صادر کرده بود. [۳۴۲][۳۴۳] در طول جنگ، هیتلر به تکرار از وقوع پیشبینی خودش در سال ۱۹۳۹، مبنی بر اینکه یک جنگ جهانی باعث نابودی نژاد یهود می‌شود، سخن می‌گفت. [۳۴۴] هیتلر آئینز اتس‌گروپن [و ۷۲]—جوخه‌های آتش شبه‌نظامی در لهستان، بالتیک و شوروی [۳۴۵]—را تأیید کرده بود و به خوبی از اعمالشان آگاهی داشت. [۳۴۲][۳۴۶] در تابستان ۱۹۴۲، اردوگاه آشویتس [و ۷۳] گسترش پیدا کرد تا بتواند گروه بزرگی از دیپورتی‌ها که قرار بود کشته یا به بردگی گرفته شوند را در خود جا بدهد. [۳۴۷] اردوگاه‌های کار اجباری دیگری هم در بخش‌های دیگر اروپا برپا شدند که وظیفه چندی از آن‌ها فقط نابودی اسیران بود. [۳۴۸]

در میان سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵، اساس با همکاری دولت‌ها و نیروهای به خدمت‌گرفته‌شده از کشورهای اشغالی، مرگ حداقل ۱۱ میلیون غیرنظامی [۳۴۹][۳۳۵] شامل ۶ میلیون یهودی (دو سوم جمعیت یهودی اروپا) [۳۵۰][چ] و بین ۲۰۰'۰۰۰ تا ۱'۵۰۰'۰۰۰ کولی را سبب شد. [۳۵۲][۳۵۰] کشتارها در اردوگاه‌های کار اجباری، اردوگاه‌های مرگ، گتوها و از طریق اعدام‌های جمعی صورت می‌گرفتند. بسیاری از قربانیان هولوکاست در اتاق‌های گاز خود را از دست دادند و بسیاری دیگر به دلیل گرسنگی و بیماری کشته شدند یا در زمان کار به عنوان برده در اردوگاه‌ها جان دادند. [۳۵۳] در کنار نسل‌کشی یهودیان، نازی‌ها قصد داشتند که جمعیت مناطق فتح‌شده را ۳۰ میلیون نفر کاهش دهند و برنامه داشتند از طریق «طرح گرسنگی» [و ۷۴] (انحصار غذا به شهروندان و نیروهای نظامی آلمانی) به این هدف برسند. نقشه نابودی شهرها را داشتند و تصمیمشان برای مالکیت زمین‌ها این بود که آن‌ها را به دامان طبیعت بازگردانند یا به جمعیت آلمانی که قرار بود در آن مناطق ساکن شوند اعطا کنند. [۳۵۴] در مجموع، طرح گرسنگی و طرح جامع برای شرق می‌توانست منجر به گرسنگی ۸۰ میلیون نفر در اتحاد شوروی شود. [۳۵۵] این نقشه‌ها که تنها بخشیشان عملی شد، باعث مرگ‌های بیشتر شدند که مجموع غیرنظامی‌ها و اسیرانی که در کشتار داخلی جانشان را از دست دادند به حدود ۱۹/۳ میلیون نفر می‌رساند. [۳۵۶]

فرمان هیتلر برای عملیات تی-۴، به تاریخ ۱ سپتامبر ۱۹۳۹

سیاست‌های هیتلر ضمناً باعث مرگ نزدیک به ۲ میلیون شهروند لهستانی غیریهودی، [۳۵۷] بیش از ۳ میلیون اسیر اهل شوروی، [۳۵۸] کمونیست و سایر رقبای سیاسی، همجنس‌گرا و افرادی دارای معلولیت جسمی و ذهنی، [۳۵۹][۳۶۰] شاه‌دان



یهوه، ادوتتیسیم و اعضای اتحادیه‌های صنفی نیز شد. هیتلر به صورت عمومی دربارهٔ این کشتارها صحبتی نکرد و به نظر می‌رسد که هرگز از یک اردوگاه کار اجباری هم بازدید نکرده باشد. [۳۶۱]

نازی‌ها از مفهوم «بهداشت تژادی» پیروی می‌کردند. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۵، هیتلر دو قانون جدید—موسوم به قوانین نورنبرگ—را به رایشتاگ ارائه کرد. مطابق این قوانین، ازدواج میان «آریایی‌ها» و یهودیان ممنوع اعلام شد؛ بعداً قانون را گسترش دادند تا شامل «کولی‌ها، سیاه‌پوستان و فرزندان حرامزاده آن‌ها» هم بشود. [۳۶۲] این قوانین شهروندی آلمان را از همه گروه‌های موسوم به «غیرآریایی» سلب کرد و استخدام زنان غیریهودی زیر ۴۵ سال برای کار در خانه یهودیان را ممنوع کرد. [۳۶۳] سیاست‌های اصلاح تژاد اولیه هیتلر کودکان دارای معلولیت‌های فیزیکی و ذهنی را هدف قرار داد که مرگ حداقل ۵۰۰۰ کودک را به شیوه اتانازی رقم زد. بعداً برنامه‌ای تدوین شد تا بزرگسالان دارای وضعیت مشابه را نیز به همین روش قتل برسانند که امروزه آن را عملیات تی-۴ [و ۷۵] می‌خوانند. [۳۶۴]

### شیوه رهبری

هیتلر با تحمیل «اصل رهبری» [و ۷۶] به شیوه یک‌سالاری بر حزب نازی حکومت می‌کرد. این اصل بر پایه تابعیت مطلق همه زیردستان در برابر مافوقشان بود؛ نتیجتاً، او ساختار حکومت را چون یک هرم می‌دید که خودش—رهبر مبری از هر خطایی—در نوک آن هرم قرار داشت. رتبه در حزب قرار نبود با رای‌گیری تعیین شود، بلکه آن‌هایی که جایگاه بالاتری داشتند، زیردستانشان را انتخاب می‌کردند و از آن‌ها توقع تابعیت مطلق در برابر اراده رهبر داشتند. [۳۶۵]

شیوه رهبری هیتلر آن‌گونه بود که به زیردستانش دستورهای متناقض بدهد و آن‌ها را در موقعیتی قرار دهد که وظایف و مسئولیت‌هایشان با دیگران هم‌پوشانی داشته باشد و در نتیجه، شخص قوی‌تر آن کار را به سرانجام برساند. [۳۶۶] بدین طریق، هیتلر حس بی‌اعتمادی، رقابت و مبارزه را در میان زیردستان خود تقویت و از آن برای تحکیم و افزایش قدرت خود استفاده می‌کرد. کابینه او هرگز بعد از ۱۹۳۸ تشکیل جلسه نداد و او وزرا را از دیدارهای جداگانه با یکدیگر نهی می‌کرد. [۳۶۷] [۳۶۸] هیتلر معمولاً دستورهایش را به شیوه مکتوب ابلاغ نمی‌کرد؛ در عوض، آن‌ها را به صورت کلامی یا از طریق مارتین بورمان منتقل

می‌کرد. [۳۶۹] هیتلر برای کاغذبازی‌ها، عزل و نصب‌ها و مسائل مالی شخصی‌اش به بورمان اعتماد داشت و بورمان از جایگاه خودش برای کنترل جریان اطلاعات و دسترسی به هیتلر استفاده می‌کرد. [۳۷۰]

هیتلر بیشتر از رهبران سایر کشورهای درگیر جنگ جهانی دوم بر مسائل جنگی کشور خود سلطه داشت. او کنترل خود بر نیروهای مسلح را در ۱۹۳۸ تقویت کرده بود و بعد از آن همه تصمیمات مهم در ربط با استراتژی‌های نظامی آلمان توسط او اتخاذ می‌شد. تصمیمات پر ریسک او در حمله به نروژ، فرانسه و کشورهای سفلی در ۱۹۴۰ درحالی‌که مشاوران نظامی‌اش با آن موافق نبودند، موفقیت‌آمیز از آب درآمد اما استراتژی‌های دیپلماتیک و نظامی او جهت بیرون کردن بریتانیا از جنگ به شکست انجامیدند. [۳۷۱]

هیتلر در دسامبر ۱۹۴۱ خود را به فرماندهی کل قوا منصوب کرد و از آن زمان به بعد شخصاً جنگ علیه شوروی را رهبری می‌کرد، درحالی‌که فرماندهان نظامی او در جبهه غربی از خودمختاری نسبی بهره‌مند بودند. [۳۷۲] بعد از آن‌که روند جنگ علیه آلمان شد، شیوه رهبری هیتلر هم از واقعیت فاصله گرفت. تصمیم‌گیری‌های کند او و دستورهایش مبنی بر حفظ مواضع غیرقابل دفاع مانعی بر سر موفقیت عملیات‌های دفاعی ارتش آلمان بود. علی‌رغم این، هیتلر کماکان باور داشت تنها رهبری او می‌تواند پیروزی را به ارمغان آورد. [۳۷۱] در آخرین ماه‌های جنگ، هیتلر امکان مذاکره جهت صلح را نپذیرفت و ویرانی آلمان را به تسلیم شدن ترجیح می‌داد. [۳۷۳] نیروهای مسلح هرگز سلطه هیتلر بر برنامه‌های جنگی را زیر سؤال نبردند و مقامات بلندپایه ارتش در مجموع از تصمیماتش حمایت و آن‌ها را اجرا می‌کردند. [۳۷۴]

## زندگی شخصی

### خانواده



۱۶- هیتلر به همراه معشوقه‌اش اوا براون در ۱۹۴۲

چهره عمومی که هیتلر از خود ارائه می‌کرد، یک مرد تنها بدون زندگی شخصی که خود را کاملاً وقف ملت و مأموریت‌های سیاسی کرده، بود. [۱۴۴][۳۷۵] او معشوقه خود، اوا براون، را در ۱۹۲۹ ملاقات کرد [۳۷۶] و در ۲۹ آوریل ۱۹۴۵ با او ازدواج کرد؛ یک روز قبل از اینکه هر دوی آن‌ها خودکشی کنند. [۳۷۷] در سپتامبر ۱۹۳۱، گلی راوبال دختر خواهر ناتنی هیتلر با استفاده از اسلحه دایمی خود در آپارتمان مونیخ هیتلر، خودکشی کرد. این اتفاقات باعث شد که آن زمان در میان مردم شایعه شود که آدولف با گلی در یک رابطه عاشقانه بوده‌است و مرگ او باعث غمی عمیق و همیشگی برای هیتلر است. [۳۷۸] پائولا هیتلر، آخرین عضو به جا مانده از خانواده آدولف هیتلر، در ژوئن ۱۹۶۰ درگذشت. پائولا کوچک‌ترین خواهر هیتلر بود. [۱۳]/

### هیتلر

هیتلر در خانواده‌ای با یک مادر مؤمن به مسیحیت کاتولیک و یک پدر روحانی‌ستیز متولد شد؛ پس از ترک خانه، او هرگز در آیین عشا‌ی ربانی شرکت نکرد و هفت آیین را به جا نیاورد. [۳۷۹][۳۸۰][۳۸۱] آلبرت اشپر ذکر می‌کند که ضدیت هیتلر با کلیسا بنا به دلایل سیاسی بود و درحالی که او هرگز به صورت رسمی دین خود را ترک نکرد، هیچ علاقه‌ای هم به آن نشان نمی‌داد. [۳۸۲] اشپر اضافه می‌کند هیتلر باور داشت در صورتی که یک دین سازماندهی شده وجود نداشته باشد، مردم رو به سوی عرفان خواهند گذاشت؛ مسلکی که آن را موجب عقب افتادگی می‌دید. [۳۸۲] هیتلر اعتقادات دینی ژاپنی‌ها یا اسلام را دین مناسب‌تری برای آلمانی‌ها می‌دانست، زیرا بر آن بود که مسیحیت باعث نرم‌خویی جامعه می‌شود. [۳۸۳]/

جان اس. کانوی می‌گوید هیتلر اساساً با کلیساهای مسیحی ضدیت داشت. [۳۸۴] بنا به گفته بولاک، هیتلر به خدا باور نداشت، روحانی‌ستیز بود و با دید تحقیر به اخلاقیات مسیحی نگاه می‌کرد، زیرا آن را در مغایرت با «بقای اصلح» می‌دید. [۳۸۵] او آن ابعاد پروتستان‌تیسیم را که با دیدگاه‌هایش مناسب بود را می‌پسندید و برخی عناصر کلیسای کاتولیک مانند سلسله مراتب آن، نیایش‌سرایی و اصطلاحات آن را اقتباس کرده بود. [۳۸۶]/

از دید هیتلر، کلیسا یک سازمان سیاسی محافظه‌کار مؤثر در جامع بود [۳۸۷] و در قبال آن سیاستی را اتخاذ می‌کرد که به سود اهداف سیاسی‌اش در همان لحظه باشد. [۳۸۴] در انظار عمومی، هیتلر معمولاً لب به ستایش «میراث مسیحی» و «فرهنگ آلمانی مسیحی» می‌گشود و از «عیسی آریایی» که با یهودیان جنگید سخن می‌گفت. [۳۸۸] با این حال گفته‌هایش در ستایش مسیحیت با آنچه در خفا می‌گفت، در تضاد بود؛ مانند «چرند» و «مزخرف بنا شده بر دروغ» توصیف کردن مسیحیت. [۳۸۹]

بر اساس یک گزارش دفتر خدمات راهبردی ایالات متحده، یکی از اهداف طرح جامع نازی‌ها این بود که تأثیر کلیساهای مسیحی در رایش را از بین ببرند. [۳۹۰][۳۹۱] هدف نهایی هیتلر، نابودی کامل مسیحیت بود. [۳۹۲] او از همان آغاز چنین هدفی داشت، اما بیان کردن آن به صورت عمومی را غیر مقتضی یافته بود. [۳۹۳] بنا به گفته بولاک، هیتلر بنا داشت تا پایان جنگ برای انجام نقشه خود صبر کند. [۳۹۴]

اشپِر نوشته‌است که هیتلر نسبت به باورهای عارفانه هیملر و آلفرد روزنبرگ و تلاش هیملر برای اینکه باورهای اساطیری را با خط مشی اساس درآمیزد، نظری منفی داشت. او عملگرا بود و تمرکز خود را بر روی مسائلی می‌گذاشت که آن‌ها را کاربردی می‌دید. [۳۹۵][۳۹۶]

## درآمد

هیتلر هیچ حقوقی از حکومت نمی‌گرفت؛ بلکه آن را به صندوقی اهدا می‌کرد که از کارگرانی که دچار حوادث کار شده بودند، حمایت می‌نمود. او اواخر سال ۱۹۳۵ به شکل رسمی اعلام کرد هیچ حساب بانکی ندارد و سهام‌دار هیچ شرکتی هم نیست. تمامی درآمد هیتلر از فروش خودزندگی‌نامه او، نبرد من، به دست می‌آمد. بین سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۰ حدود ۵/۲ میلیون نسخه از این کتاب به فروش رفت. قیمت هر کتاب ۷/۲ رایشس‌مارک و سهم هیتلر از هر کدام حدود ۱۵ درصد بود که در این مدت مجموعاً عایدی قابل ملاحظه‌ای بالغ بر ۵/۶ میلیون رایشس‌مارک را برای او حاصل کرد. [۳۹۷]

## سلاح‌های

محققان حدس‌های مختلفی زده‌اند که هیتلر از امراضی چون سندرم روده تحریک‌پذیر، بیماری‌های پوستی، آریتمی قلب، تصلب شرایین، [۳۹۸] بیماری پارکینسون، [۲۹۵][۳۹۹] سیفلیس، [۳۹۹] آرتریت گیجگاهی [۴۰۰] و وزوز گوش [۴۰۱] رنج می‌برد. در گزارشی که به سال ۱۹۴۳ برای دفتر خدمات راهبردی توسط والتر سی. لانگر از دانشگاه هاروارد تهیه شد، ذکر گردیده که هیتلر یک سایکوپاتی و دارای اختلال روانی است. [۴۰۲] روبرت جی. ال. وایت در کتابی به سال ۱۹۷۷ حدسی را مبنی بر ابتلای هیتلر به اختلال شخصیت مرزی مطرح کرد. [۴۰۳] هنریک ابرل و هانتس-یواخیم نئومان معتقدند علی‌رغم آن‌که هیتلر از تعدادی مریضی از جمله بیماری پارکینسون رنج می‌برد، او دارای توهمات پاتولوژیکال نبود و از تصمیمات خود کاملاً آگاه و در نتیجه مسئول آن‌ها بود. [۴۰۴][۳۱۳] اثبات نظریات مربوط به وضعیت پزشکی هیتلر سخت است و دادن وزن بیش از حد به آن‌ها می‌تواند باعث شود اتفاقات روی داده در دوره نازی به مشکلات احتمالی سلامت یک شخص نسبت داده شود. [۴۰۵] کرشاو معتقد است با بررسی نیروهای اجتماعی که منجر به دیکتاتوری نازی‌ها و سیاست‌های آن‌ها شدند، دید وسیع‌تری به تاریخ آلمان می‌گشاید، تا اینکه دلایل جنگ جهانی دوم و هولوکاست در یک نفر جستجو شود. [۴۰۶]

هیتلر در دهه ۱۹۳۰ رژیم غالب گیاهی اتخاذ کرد [۴۰۷][۴۰۸] و بعد از ۱۹۴۲ دیگر گوشت و ماهی نخورد. او تصاویر کشتار حیوانات را به مهمانانش نشان می‌داد تا آن‌ها را از خوردن گوشت بر حذر دارد. [۴۰۹] بورمان در نزدیکی برگهوف گلخانه‌ای ساخته بود تا میوه و سبزی تازه همیشه در دسترس هیتلر باشد. [۴۱۰]

او همچنین در همان زمان که گیاه‌خوار شد، نوشیدن الکل را هم کنار گذاشت و تنها در مناسبت‌های اجتماعی به ندرت آبجو یا شراب می‌نوشید. [۴۱۱][۴۱۲] او در بیشتر عمرش از دخانیات دوری می‌جست اما در دوره جوانی‌اش بسیار (۲۵ تا ۴۰ سیگار در روز) سیگار می‌کشید؛ در نهایت آن را «هدر دادن پول» یافت و کنارش گذاشت [۴۱۳] و همچنین به اطرافیانش که آن‌ها هم سیگار کشیدن را ترک می‌کردند، ساعت طلا هدیه می‌داد. [۴۱۴] بعد از ۱۹۳۷ برخی مواقع آمفتامین مصرف می‌کرد و در اواخر ۱۹۴۲ به آن اعتیاد پیدا کرد. [۴۱۵] اشپر مصرف آمفتامین توسط او را به تصمیمات دمدمی مزاجانه و انعطاف‌ناپذیر هیتلر چون مخالفت با عقب‌نشینی‌های نظامی مربوط دانسته است. [۴۱۶]

تئودور مورل، پزشک مخصوص هیتلر، در سال‌های جنگ ۹۰ داروی مختلف برای او تجویز کرد و هیتلر روزانه تعداد زیادی قرص را به دلیل مشکلات مزمن معده و دیگر امراض می‌خورد. [۴۱۷] او به‌طور معمول باریتورات، افیون، کوکائین، [۴۱۸][۴۱۹]

پتاسیم برمید و شاییزک مصرف می‌کرد. [۴۲۰] در نتیجه انفجار کودتای ۲۰ ژوئیه، به سوراخی پرده گوش دچار شد و ۲۰۰ تراشه چوب را باید از پایش خارج می‌کردند. [۴۲۱] ویدیوها نشان می‌دهد که دست چپ او لرزش داشته و در زمان راه رفتن می‌لنگیده. این‌ها قبل از جنگ آغاز شدند و تا پایان عمرش رو به وخامت گذاشتند. [۴۱۷] ارنست-گوتتر شنک و دیگر دکترهایی که هیتلر را در هفته‌های پایانش عمرش ملاقات کردند، تشخیصشان بر ابتلای او به بیماری پارکینسون بوده است. [۴۲۲]

## ۴۱۷

معاصران هیتلر خودکشی او را به باطل شدن یک افسون مربوط دانستند. [۴۲۳][۴۲۴] حمایت عمومی از هیتلر در زمان مرگش پایین آمده بود و تعداد کمی از آلمانی‌ها بر مرگ او دریغ خوردند؛ به گفته کرشوا، بیشتر شهروندان و پرسنل نظامی بیش از حد مشغول وفق دادن خود با سقوط کشور یا فرار از میدان نبرد بودند و نتیجتاً هیچ اهمیتی به موضوع ندادند. [۴۲۵] بنا به گفته جان تولند، مورخ، نازیسم بدون رهبرش «مانند یک حباب ترکید». [۴۲۶]



۱۷. چنان‌که یادبودی در پیرون زادگاه هیتلر در برانانو ام این. بر روی آن نوشته شده است: [۴۲۷]

برای صلح، آزادی  
و دموکراسی  
فاشیسم هرگز دوباره نه  
میلیون‌ها کشته این را [به ما] یادآوری می‌کنند

اعمال هیتلر و ایدئولوژی نازیسم تقریباً در همه جهان شدیداً غیراخلاقی به حساب می‌آیند؛ [۴۲۸] بنا به کرشوا، «هرگز در طول تاریخ این همه ویرانی — چه جسمانی و چه اخلاقی — با نام یک نفر پیوند نخورده بود.» [۴۲۹] برنامه‌های سیاسی هیتلر یک جنگ جهانی به بار آورد و اروپای شرقی و مرکزی را ویران و فرسوده به جا گذاشت. آلمان ویرانی سراسری را تجربه کرد که باعث شد پایان جنگ جهانی را «ساعت صفر» [و ۷۷] در آن کشور لقب دهند. [۴۳۰] سیاست‌های هیتلر رنجی بی‌سابقه به بشریت تحمیل

کرد؛ [۴۳۱] بنا به رودالف رومل، رژیم نازی مسبب مرگ ۱۹/۳ میلیون غیرنظامی و اسیر جنگی بود. [۳۴۹] به علاوه، ۲۸/۷ میلیون سرباز و غیرنظامی در نتیجه عملیات‌های نظامی در جبهه اروپایی جنگ جهانی دوم جان خودشان را از دست دادند. [۳۴۹] تلفات غیرنظامی این جنگ در تاریخ نظامی جهان بی‌سابقه بوده است. [۴۳۲] مورخان، فلاسفه و سیاستمداران معمولاً از کلمه «شیطانی» برای توصیف رژیم نازی استفاده می‌کنند [۴۳۳] و بسیاری از کشورهای اروپایی برای ترویج نازیسم و انکار هولوکاست مجازات‌هایی در نظر گرفته‌اند. [۴۳۴]

فردریش ماینک، مورخ، هیتلر را «یک نمونه عالی از قدرت غیرقابل محاسبه و منحصر به فرد یک شخص در تاریخ» توصیف کرده است. [۴۳۵] تاریخ‌دان انگلیسی هیو ترور-روپر او را یکی از «ساده‌کننده‌ترین‌ها در تاریخ» یافت چرا که او «نظام‌مندترین، تاریخی‌ترین، فلسفی‌ترین و با این حال بی‌رحم‌ترین و نابخشنده‌ترین» فاتحی است که جهان به خود دیده. [۴۳۶] از دید جان رابرتس، شکست هیتلر پایانی بر یک دوره از تاریخ اروپا بود که آلمان بر آن سلطه داشت. [۴۳۷] در عوض آن، جنگ سرد آغاز شد که بر خوردی جهانی بود بین بلوک غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا و بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی. [۴۳۸] سباستین هافنر، مورخ، معتقد است که بدون هیتلر و آوارگی یهودیان، کشور امروز اسرائیل احتمالاً وجود نمی‌داشت. به گفته او، استعمارزدایی از مستعمره‌های کشورهای اروپایی به تأخیر می‌افتاد. [۴۳۹] هافنر ادعا می‌کند که به غیر از اسکندر مقدونی، هیچ شخصیت قابل مقایسه‌ای در طول تاریخ تأثیرها مهمی چون هیتلر نداشته است؛ چرا که اسکندر هم نظیر هیتلر در یک دوره نسبتاً کوتاه سبب تغییرات بزرگ در سطح جهان شد. [۴۴۰]

## در پروپاگاندا

هیتلر از فیلم‌های مستند برای ایجاد کیش شخصیت استفاده می‌کرد. او در طول زندگی سیاسی‌اش در چند فیلم تهیه‌شده برای پروپاگاندا حضور یافت که بیشتر آن‌ها را لنی ریفنشتال، از پیش‌تازان فیلم‌سازی مدرن ساخت. از جمله فیلم‌هایی که هیتلر در آن‌ها حضور پیدا کرد شامل آثار زیر است.

پیروزی ایمان (۱۹۳۳)

پیروزی اراده (۱۹۳۵)

روز پیروزی: نیروهای مسلح ما (۱۹۳۵)

المپیا (۱۹۳۸)